

دفترهای کارگری سوسیالیستی

بحران سرمایه‌داری جهانی



تجارب معاند کارگری

چشم‌انداز جنبش کارگری در ایران

اعتصاب در آلمان



شماره

کارگران جهان متحد شوید

فهرست مطالب شماره ۱۰ :

صفحه	نویسنده	
۱	م. رازی	• نتیجه انتخابات رژیم و چشم انداز جنبش کا رگری
۵	مازیا روزبه	• تشدید بحران نظام سرمایه داری جهانی
		• برنامه عمل کا رگران:
۱۲	شاهین صالح	سلب مالکیت از امپریالیزم و سرمایه داران
		• اهداف و اصول سوسیالیست های انقلابی:
۱۳	م. رازی	بخش چهارم: مفهوم امپریالیزم
		• تجارب محافل کا رگری:
۱۹		بحثی درباره مسائل اساسی جنبش کا رگری
۲۴		درباره شرایط و اوضاع کا ر در صنایع دا روسازی
		• مبارزات بین المللی:
۲۷	ه. پرورش	اعتصاب کا رگران در آلمان
		• آموزش سوسیالیستی:
۳۰	ارنست مندل	نظام امپریالیست جهانی

نتیجه انتخابات رژیم و چشم انداز جنبش کا رگری

دور دوم انتخابات مجلس سرمایه داران - ۱۸ اردیبهشت ۱۳۷۱ -
نیز همانطور که توقع می رفت به نفع جناح رفسنجانی (بقول دولت های غربی
"معتدل" ها) پایان پذیرفت. از ۲۷۰ کرسی مجلس در حدود دو سوم آن
متعلق به این جناح خواهد بود. چنین اکثریتی با حذف بسیاری از "تندرو" ها
توسط شورای نگهبان از نامزدی در انتخابات امکان پذیر شد.

پیروزی انتخاباتی جناح رفسنجانی بر جناح "تندرو" برای راه
یابی به چهارمین دوره مجلس سرمایه داران ایران، مایه خرسندی امپریالیزم
شد. پس از آزادی گروگان های غربی و کشودن درهای اقتصاد ایران به سرروی
سرمایه داران غربی، آخرین مانع نیز با پیروزی جناح رفسنجانی در انتخابا
ت با ت اخیر - برای استقرار یک دولت یکپارچه سرمایه داری مدرن - برداشته
شده است (علیرغم اینکه تا پیروزی نهایی و بازگشت کامل به رژیم نظیر رژیم
شاه هنوز مسیر پرپیچ و خمی در مقابل رژیم قرار دارد). امپریالیزم آمریکا به
منظور نشان دادن رضایت خود از وضعیت سیاسی فعلی یک سلسله اقدامات سیا
سی و اقتصادی را نفاذ آغاز کرده است. چند هفته قبل از انتخابات مجلس،
آقای بوش طی مصاحبه ای با هفته نامه "میدل ایست انساید" با تاکید بر
اهمیت نقش رژیم در منطقه، رهبران آن رژیم را به مذاکره با آمریکا در تهران
دعوت کرد. "رئیس جمهور آمریکا در این مصاحبه ضمن ابراز خرسندی از به کار
گیری نفوذ ایران در آزادی گروگان های آمریکائی ... اضافه کرد که ما
اعتراف می کنیم که ایران میتواند نقش مهمی در منطقه خلیج فارس ایفا
کند. بوش افزود که ما باروی باز از هرگونه گفتگو با رهبران ایران در
تهران استقبال می کنیم تا در زمینه مسائلی که مورد اختلاف ما است بحث و
تبادل نظر شود" (روزنامه اطلاعات ۲۴ اسفند ۱۳۷۰). همچنین پس از انتخاب
ت با ت، دولت آمریکا مخالفت خود را با فروش هواپیما های "ارباس آ-۳۰" به
رژیم ملغی اعلام کرده و اجازه صدور این هواپیما ها را به ایران صادر نکرد.
غرامت کلیه اموال مصادره شده ایران در آمریکا نیز توسط دولت آمریکا به
زودی پرداخت خواهد شد (طبق درخواست دادگاه بین المللی).

همزمان با اقدامات اولیه آمریکا، مسوولان رژیم نیز زمینه های
مقدماتی را برای بازسازی اقتصاد سرمایه داری مدرن، فراهم آورده اند.

برای نمونه، کلیه سازمان های دولتی و تحت پوشش دولت اجازه یافته اند تا سهام خود را (به استثناء ارائه در بورس)، از طریق مزایده و مذاکره به بخش خصوصی واگذار کنند. رئیس کل بانک مرکزی رژیم، محمدحسین عادل، چندی پیش طی مصاحبه ای با رسانه های جمعی اذعان داشت که: "با واگذاری سهام سازمان صنایع ملی به مقتضیان، نیمی از سهام باقیمانده این سازمان در سال جاری، و بقیه سهام واحدهای تحت پوشش این سازمان در سال ۷۲ به مردم عرضه خواهد شد". (البته منظور از "مردم" عمدتاً سرمایه داران بخش خصوصی است!). بنا به اظهار همین منبع، در سال گذشته سازمان صنایع ملی ۲۸ میلیون سهم به ارزش ۲۰۱ میلیارد ریال، کارخانه های تحت پوشش بانک ها ۱۶ میلیون سهم به ارزش ۱۰۳ میلیارد ریال و سازمان گسترش نوسازی صنایع ایران ۳/۴ میلیون سهم به ارزش ۲۹ میلیارد ریال در اختیار بخش خصوصی قرار داده اند. اخیراً نیز اعلام شده است که نسبت سرمایه گذاری سرمایه داران غربی به سرمایه گذاری سرمایه داران ایرانی در صنایع و واحدهای تولیدی از ۴۹% به ۵۱% تغییر یافته است. اکنون سرمایه داران خارجی قادرند سهامی بیشتر از ۴۹% به چنگ آورند (روزنامه ایبرار، هفده اردیبهشت ۱۳۷۱ و روزنامه تایمز مالی لندن، ۸ مه ۱۹۹۲). این اقدام بنا به تومیه "صندوق بین المللی پول" و "بانک جهانی" برای بازگذاشتن دست های سرمایه داران خارجی انجام پذیرفته است.

چشم انداز جنبش کارگری

با بازگشت نظم سرمایه داری مدرن، تغییراتی نیز در سطح سیاسی در جامعه مشاهده خواهد شد. بعلمت جهت گیری علنی به سمت امپریالیسم و برقراری ارتباطات اقتصادی، رژیم ایران - برخلاف دوره قبل - تا حدود زیادی تحت تاثیر اذهان عمومی بین المللی می تواند قرار گیرد. دولت های امپریالیستی برای احیاء روابط حسنه با رژیم نظیر ایران - که تا چندی پیش در اول لیست دولت های تروریستی آنان قرار داشت - می باید مردم کشورهای خود را متقاعد کنند. ایاب و ذهاب های اخیر نمایندگان سازمان ملل متحد و صلیب سرخ به ایران و علاقه آنان به رعایت حقوق بشر در ایران در

چنین محتوایی طرح می شود. از دیدگاه دولت های غربی (که خود تحت تاثیر ادهان عمومی قرار دارند) برای برقراری ارتباطات نزدیک با رژیم حاکم بر ایران، می باید حداقل هائی از اصول حقوق بشر رعایت شود. وگرنه اعتراضات مردم این کشورها بالا گرفته و در این ارتباطات خلل وارد خواهد آمد.

بنابراین، در دوره آتی، برای راه اندازی چرخ های سرمایه داری مدرن متکی بر امپریالیسم، از یکسورژیم می باید تا حدودی (حداقل در ظاهر) از برنامۀ سرکوب لجام گسیخته و ارباب مخالفان بکاهد - دعوت رژیم - از مخالفان سیاسی به بازگشت به ایران و رعایت اصول اولیه "قوانین" بین - المللی در این ارتباط است، و از سوی دیگر بحران اقتصادی موجود را در اسرع وقت ممکن حل کند (اخذ وام های کلان از دولت های غربی و پیش فروش محصولات صنایع پتروشیمی و تشویق به بازگشت سرمایه داران و تکنوکرات های ایرانی مقیم خارج و غیره به این منظور است).

اما، روند بازگشت به سرمایه داری مدرن در ایران نمی تواند بنا به سهولت انجام پذیرد. بازگرداندن سرمایه های فراری (که خود نیاز به ایجاد امنیت برای سرمایه گذاری را طلب می کند)، رفع تورم لجام گسیخته (بیش از ۱۰۰٪) افزایش فقر و فلاکت و بی مسکنی و بی کاری شدید، گسترش بازار سیاه، بی اعتباری ریال در بازار ارزی جهانی و غیره بخشی از بحران اقتصادی رژیم است که تا سال های آتی حتی به شکل ناقص آن نیز حل نمی گردد. لطعات ناشی از جنگ چند ساله با عراق (چه اقتصادی و چه اجتماعی و سیاسی) و ندانم کاری های مسوولان و اختلافات و کشمکش های درونی هیئات حاکم را باید به این مسائل افزود.

تحت چنین وضعیتی، نخستین و مرکزی ترین اقدام رژیم در راستای ایجاد امکانات مناسب برای راه اندازی چرخ های سرمایه داری، جذب نیروی کار به بازار کار و تشدید بهره کشی از کارگران و استثمار بیشتر نیروی کار است. به سخن دیگر، رژیم با کاهش میزان دستمزدهای واقعی و افزایش مدت و شدت کار استثمار و مضعف کارگران را آگاهانه سازمان خواهد داد. چنین اقدامی را نیز سهولت وجود ارتش عظیم ذخیره کار (بیکاران) و ارباب و اختناق با سهولت انجام داده و توسط "قانون کار" قرون وسطایی اخیر رسمی میکند.

چنین اقدامی شاید با سهولت آغاز شود، اما برای رژیم نمی تواند پایداری موفقیتهای آمیز داشته باشد. با راه اندازی چرخهای نیمه ایستاده و رونق اقتصادی، ارتش ذخیره کار بسرعت جذب بازار کار می شود. استفاده توده های وسیعی از بیکاران و تحمیل فوری استثمای مضاعف، سریعاً مقاومت کارگران روبرو خواهد شد. کارگران ایران وضعیت خود را با کارگران سایر کشورها مقایسه کرده وزیر بارزور و اجافات یک رژیم سرمایه داری متکی به امپریالیسم نخواهند رفت. چنانچه کارگران اروپایی یا حتی کشورهای مجاور (نظیر ترکیه و عراق) باشند کمتر دوستمزدبیشتر از کارگران ایران به کار اشتغال داشته باشند، واضح است که کارگران ایران وضعیت و غیم را تحمل نخواهند کرد و با سازماندهی اعتصابات و تظاهرات و قیامها و طغیانها برای بدست آوردن حقوق خود مبارزه خواهند کرد. اضافه بر این، رونق اقتصادی و افزایش تدریجی سطح زندگی کارگران رفته رفته روحیه تازه ای در آنان ایجاد خواهد کرد. اعتماد به نفس جایگزین دلسردی و رخوت خواهد شد. کارگرانی که تا دیروز با بیکاری و بی امنیت شغلی نداشتند، در این دوره با اشتغال دائمی و بهتر کردن وضعیت اولیه زندگی فرصت مبارزه و رویارویی با رژیم را پیدا خواهند کرد. مبارزات کارگران و زحمتکشان ایران در ماههای گذشته نقداً تشدید شده است. بدنبال اعتصاب کارکنان پالایشگاههای نفت تهران، اصفهان و شیراز در اواسط دی ماه ۱۳۷۰ - که منجر به کسب یک سلسله مطالبات کارگران شد - اعتصاب و کم کاری گسترده ای در اغلب ادارات صنایع نفت و پالایشگاههای ایران در اوایل اردیبهشت ماه (۱۳۷۱) آغاز شده و چند روز ادامه یافته است.

واضح است که اعتصابات خود بخودی کارگران و زحمتکشان چنانچه سازمان یافته و متشکل نباشد، منجر به پیروزی نهایی - سرنگونی رژیم و استقرار حکومت کارگران و دهقانان - نخواهد شد. بنابراین، تدارک برای ساختن نطفه های اولیه یک گروه انقلابی - که با پیوند با پیشروی کارگری در ایران زمینه را برای دخالت های موثر، پیگیر و سازمان یافته هموار کند - امروز بیش از هر زمان دیگر برای مداخله در جنبش کارگری آتی ایران ضروری و لازم است.

م . رازی ۱۲ - مه ۱۹۹۲

تشدید بحران نظام سرمایه‌داری جهانی

در سالی که گذشت، فروپاشی نظام اقتصادی اروپای شرقی و شوروی و آغاز ادغام اقتصاد این کشورها در جهان امپریالیستی، پیروزی دولت آمریکا و متحدانش در جنگ علیه دولت عراق و اشغال پاناما توسط ارتش آمریکا و غیره، موقتا تناسب قوا را بشدت به نفع امپریالیزم تشدید کرد. اما، قیام و قتل‌های مطبوعات غربی در مورد "شکست کمونیسم" و جشن و پایکوبی محافل راست‌گرا در سطح بین‌المللی در مورد "ثبات در از مدت نظام سرمایه‌داری" و شکست قطعی جنبش کارگری و زحمتکشان و غیره پس از گذشت کمتر از یک سال بعد از "عظیم‌ترین پیروزی‌های" امپریالیزم در قرن اخیر به باد هوا تبدیل شد.

از یکسو، شهرهای عمده ایالات متحده آمریکا - این مرکز "مهد آزادی و عدالت" جهان امپریالیستی - در عرض سه روز تبدیل به خرابه‌های جنگ زده نظیر کویت و یالبنان شد. بی‌عدالتی قضایی این کشور به اصطلاح دمکراتیک در عدم محکوم کردن ۴ پلیس سفیدپوستی که یک راننده سیاه‌پوست را مورد ضرب و شتم و وحشیانه قرار داده بودند (و مدرک موثق - فیلم ویدئویی - نیز در دادگاه ارائه داده شده بود)، جرقه طغیان هزاران هزار نفر - عمدتا فقرای سیاه‌پوست - از "حلبی‌آباد" های شهرهای عمده آمریکا را شعله و رساخت. در لوس‌آنجلس، آغاز گاه حرکت‌های اعتراضی، هزاران تن از اعضای پلیس و ارتش قادر به کنترل اعتراضات نشده و گارد ۴۰۰۰ نفری ویژه ریاست جمهوری را برای سرکوب مردم از واشنگتن فراخواندند. در عرض سه روز ۶۰ نفر (عمدتا سیاه‌پوست) جان خود را از دست دادند و ۲۰۰۰ نفر زخمی و ۵۲۰۰ تن دستگیر شدند. در این مدت ۳۷۰۰ ساختمان چندین طبقه به آتش کشیده شد و در حدود ۵۰۰ میلیون دلار خسارت وارد شد. بدیهی است که طغیان توده‌ای خودبخودی مردم فقیر سیاه‌پوست صرفا رابطه مستقیمی به موضوع محاسبات اخیر ندارد که انباشت چندین ساله نارضایتی عمومی مردم و عمیق بحران اقتصادی و بی‌عدالتی‌های حاکم علیه سیاه‌پوستان و سایر زحمتکشان و کارگران آمریکایی است.

از سوی دیگر، در آلمان (غربی) که سال گذشته با الحاق آلمان شرقی خواب‌های طلایی ساختن یک کشور قدرتمند اروپایی را می‌دید، اعتمساب

۱۳۰ هزار نفری کارکنان بخش خدمات هفته پیش بوقوع پیوست. اعتصاب برای افزایش دستمزدها بلافاصله به بخش های راه آهن، پست، شهرداری ها، بیمارستان ها و فرودگاه ها گسترش یافت (تاکنون بیش از ۳۴۰ ۰۰۰ نفر دست به اعتصاب زده اند). آلمان که یکی از پیشرفته ترین و از لحاظ اقتصادی کم بحران ترین کشورهای اروپایی به شمار می آمد در طول ۱۸ سال گذشته با هیچگونه اعتصاب کاری قابل قیاس روبرو نبوده است. اعتصابات کارگران و کارکنان بخش خدمات و سایر بخش ها نمایانگر بحران عمیق اقتصادی این کشور "نمونه" بوده است. نه تنها منابع اقتصادی آلمان شرقی کمکی به حل مسائل نکرد که کساد و بحران اقتصادی عمیق تر از گذشته، خود را به نمایش گذاشته است. تاکنون سه تن از وزیران کابینه صدر اعظم هلمیگت کوهل از جمله وزیر امور خارجه، آقای ها نزدیتریش گنشر از سمت خود استعفا داده اند.

بحران اقتصادی در آمریکا و آلمان جزئی از بحران کل نظام اقتصاد - دی امپریالیزم است. برای شناخت وضعیت کنونی بایده مسائل عمومی امپریالیزم نظرا فکند.

نظری کوتاه به بحران امپریالیزم

بحران این دوره در کشورهای امپریالیستی تحت تاثیر رکودهای اقتصادی دهه ۱۹۶۰ بوده است. از دهه ۶۰ به بعد ما شاهد رکودهای اقتصادی متناوب بوده ایم (۱۹۷۱-۱۹۷۰، ۱۹۷۵-۱۹۷۴، ۱۹۸۲-۱۹۸۰ و بالاخره ۱۹۹۲-۱۹۹۰). معهذ با توجه به منطق بحران های ادواری اشباع تولید، مراحل از رونق های کوتاه مدت نیز مشاهده شده است (۱۹۸۳ و ۱۹۸۷). اما در کشورهای امپریالیستی، تمایل و گرایش در کل به سمت نزول در میزان متوسط رشد تولید بوده است. از خصوصیات بارز رکود اقتصادی بیکاری و تورم است. در این جوامع تعداد بیکاران از ۱۰ میلیون نفر در سال ۱۹۷۰ به ۲۰ میلیون در سال ۱۹۷۵ و ۳۰ میلیون در سال ۱۹۸۲ و (در دوره رونق سال- های ۹۰-۸۳ این رقم به ۲۵ میلیون کاهش یافت) و سپس مجدداً به ۳۰ میلیون در سال ۱۹۹۲ (طبق آمار سازمان همکاری و توسعه اقتصادی) رسیده است. با وجود اقدامات جدی در جهت مهار کردن تورم، کل سیستم اعتباری و بانکی غرب امروز تحت فشار مالی شدید قرار گرفته است.

در دوره گذشته، سرمایه‌داری بین‌المللی برای رهایی از این
 مخممه، آغازه اعطاء اعتبارات مالی به کشورهای "جهان سوم" (اروپای
 شرقی) کرد. رقمی در حدود ۴۰۰۰ میلیارد دلار به چندین کشور و شرکت‌های
 بزرگ وام داده شد. اغلب این کشورها خود در بریتانیا و شرکت‌های قرار گرفته و
 نه مقدور به پرداخت سود وام هستند و نه خود وام (مانند برزیل). در سطح
 سیاسی نیز اختلافات بالا گرفته است. امپریالیزم آمریکا که پس از جنگ دوم
 جهانی به مثابه "رهبر" جهان امپریالیزم شناخته شده بود و عاملی تعیین
 کننده در جهت ایجاد توازن و همبستگی مابین سرمایه‌داران اروپایی از یک
 طرف و ژاپن از سوی دیگر بود، اکنون خود به سدی در مقابل پیشرفت انسان
 تبدیل شده است. امروز دیگر جهان امپریالیزم تبدیل به سه قطب شده است:
 ایالات متحده آمریکا، بازار مشترک اروپایی و ژاپن. حتی در اروپا نیز
 رقابت وجود دارد، دولت آقای میجر (بدنبال سیاست خانم تاچر) با اکراه و
 شروط سخت به اشتراک اقتصادی کشورهای اروپایی تن داد. آلمان پس از
 وقایع اخیر اروپای شرقی قصد داشت نقش رهبری بازار مشترک اروپایی را
 ایفا کند (البته بحران فعلی آلمان، این امر را به تعویق خواهد انداخت) و
 در غیاب مداخله فعال و رهبری کننده بریتانیا، از نفوذ آمریکا در اروپا
 بشدت کاسته خواهد شد. در ضمن حول مسأله دخالت اقتصادی و سیاسی در کشورهای
 اروپای شرقی، نقدها اختلافات آغاز شده و محققان در سال‌های آتی شدت می-
 یابد. در نتیجه وحدت جهان امپریالیزم پایدار و موقتی است و بسا و زش
 کوچکترین تنبدادی از هم می‌باشد.

اما در عین حال تا شیرات بحران اقتصادی برتناسب نیروهای سیاسی
 و اجتماعی در کلیه کشورهای امپریالیستی یکسان نبوده است. در برخی از
 ممالک، تحمیل سیاست‌های تفضیقاتی، تناسب نیروها را به نفع جناح‌های
 راست‌گرای بورژوا تغییر داده است (پیروزی انتخاباتی آقای میجر و آقای
 بوش). در این جوامع تهاجم بر علمیه دستاوردهای پرولتاریا بشدت اعمال شده
 است - ابتدا علیه اقشار غیر پرولتری (مهاجران، زنان، جوانان و
 سیاه‌پوستان - برای مثال در آمریکا بین سالهای ۱۹۷۳ و ۱۹۹۰، درآمد
 واقعی سالانه جوانان سیاه‌پوست کارگر ۴۴٪ نزول کرده است!) و پس از آن
 علیه کل جامعه و بخصوص پرولتاریا. از سال ۱۹۷۹ به بعد ما شاهد حملات گسترده

بورژوازی علیه پروتاریای کشورهای اروپایی بوده ایم: کارگران صنایع فلزیازی بلژیک، فرانسه، انگلستان و آلمان غربی و کارگران اتومبیل سازی فیات در ایتالیا، لیلند و معدنچیان در انگلیس و آ.ا.گ. در آلمان و غیره. کلیه دستاوردهای دراز مدت طبقه کارگر مورد حمله قرار گرفته اند: سیستم تامین های اجتماعی، آموزش، بهداشت، ساعات کار و غیره (سیاست های حزب محافظه کار در بریتانیا نمونه بارزی است از چنین اقداماتی). معهدا مقاومت اجتماعی به تنها تضعیف نشده است که در چند سال اخیر تقویت برگشته است. امواج نوین از مبارزات کارگری علیه برنامهای تزییقاتی بورژوازی آغاز شده است.

البته، تهاجمات علیه مردم کشورهای سرمایه داری صرفاً از نسوی جناح های راستگرا صورت نگرفته است. حکومت های "جنگرا" بورژوا نیز دست در دست رفرمیست های اتحادیه های کارگری، طبقه کارگر را زیر فشار اقتصادی و سیاسی قرار داده اند (پرتغال، اسپانیا، فرانسه و یونان).

اما، صرف نظر از تهاجمات بورژوازی و علی رغم خیانت های آشکار رهبران سنتی، جنبش کارگری در اروپا نه تنها شکست نخورده که اشکال نوینی نیز خود گرفته است. احزاب رفرمیست اعتبار سابق خود را بطور عمومی از دست داده اند. برای مثال آراهای انتخاباتی حزب کمونیست فرانسه، یکی از قدرتمندترین احزاب کمونیست در اروپا به مقدار قابل ملاحظه ای کاهش یافته است. اکنون اشکال نوینی ارتشکلات مستقل کارگری در کشورهای اروپایی ظاهر شده اند. در ایالات متحده آمریکا جنبش سباهیونستان گسترده تر شده است. نسل جوان کارگر اروپایی در شرف برش قاطع از رفرمیسم و استالینیزم است (انحرافات دوره گذشته جنبش کارگری که محرکه شکست های پی در پی شده بود).

امپریالیسم و بحران در کشورهای عقب مانده

کشورهای عقب مانده نیز، چندی پیش از بحران های اقتصادی کشور- های امپریالیستی، وارد بحران عمیق شدند: تورم شدید، تنزل در تولید، بیکاری و غیره. در دهه ۱۹۸۰، فروض مالی این کشورها به بانک های امپری- بالیستی به منتهی درجه رسیدند. امپریالیسم از موقعیت استفاده کرده و

سیاست های شدیدتضییقاتی معرفی کرد. دخالت های "صندوق بین المللی پول" (International Monetary Fund) جهت به اصطلاح "کمک رسانی" به رفع بحران اقتصادی، نتیجه معکوس داشت - فساد، بیکاری مضاعف، تنزل درآمدها را به ارمغان آورد. ریشه بحران های سیاسی و اقتصادی در این کشور - ها را میتوان بطور کلی در نکات زیر توضیح داد:

الف) سرمایه داری بومی، مانند دوره قبل (بخصوص پس از جنگ جهانی دوم) دیگر قادر به رشد و گسترش بازاری داخلی از طریق ازدیاد واردات از کشورهای امپریالیستی و "صنعتی کردن" تولیدات خود نیست. امکانات گذشته، اشباع شده و اقتصاد "مستقل" دوره قبل به پایان خط رسیده است. بدهی بورژوازی بومی به بانک های امپریالیستی به حدی رسیده است که تنها راه نجات از این بن بست دخالت مستقیم اقتصادی امپریالیزم است. به سخن دیگر، بحران اقتصادی به نوعی دیگر گریبانگیر بورژوازی بومی شده است.

ب) "صنعتی کردن" تولیدات در دوره گذشته، وزن سیاسی و اجتماعی پرولتاریای صنعتی را بیشتر کرده است. سیاست های تضییقاتی و حملات مستقیم علیه زحمتکشان (کاهش دستمزدها، طولانی کردن ساعات کار، سرکوب حقوق دمکراتیک و غیره) به مقاومت آنان افزوده است. دهقانان رانده شده از دهات در حاشیه شهرهای بزرگ جمع آمده اند و بعنوان شبه پرولتاریا به بدترین شکلی استثمار می شوند. این تحولات نیز بحران سرمایه داران افزوده است.

ج) طبیف عظیمی از اقشار تحت ستم، شبه پرولتاریا و پرولتاریا - برای درخواست های مرکب، به مبارزات ضد دولتی دست میزنند. در این دوره، تکالیف انقلاب سوسیالیستی (اعمال کنترل بر تولید و توزیع، آماده سازی وضعیت برای استقرار خود مدیریت کاری و استقرار اقتصاد با برنامهدار) مضافاً بر تکالیف دمکراتیک انقلاب (حل مساله ارضی، مساله ملی، مساله زنان، مساله رژیم دمکراتیک، جدایی مذهب از دولت) در دستور روز قرار گرفته اند. مبارزات ضد امپریالیستی و ضد سرمایه داری با هم ادغام شده اند و با ازدیاد تورم و کاهش دستمزدها مبارزات گسترش یافته و بحران بورژوازی بومی تشدید می گردد.

بورژوازی بومی این کشورها برای رفع و یا به تمویق انداختن بحران های سیاسی و اجتماعی مذکور، دست به "اصلاحات" می زنند (ملی کردن بانک ها در مکزیک و یا ملی کردن برخی از صنایع در مصر دوره ناصر، و ایران دوره خمینی). "ضد امپریالیست" می شوند و شعارهای ضد غربی می دهند و پرچم آمریکا را می سوزانند و سفارت خانه اشغال می کنند (سودان، عراق، لیبی، سوریه و ایران). کشورهای مجاور را اشغال می کنند و با امپریالیسم درمی افتند (اشغال کویت توسط عراق). اما، پس از مدتی کوتاه - زمانی که اصلاحات به بین بست رسیدند - همگی به آغوش امپریالیسم باز می گردند. راه حل های کلیه دولت های دیکتاتوری، چه بشکل نظامی خالص (پسرو، اروگوئه)، و چه نظامی پشت پرده (شیلی، آرژانتین)، و چه بشکل ناسیونالیستی (ناصریسم در مصر و بعثیسم در عراق)، و چه پوپولیستی (پرونیسم در آرژانتین) و غیره، همه به بین بست رسیده اند و چیزی جز فساد در هیات حاکم، انباشت سرمایه های شخصی و نزدیکی به امپریالیسم همسراه نداشته است. بورژوازی بومی در سال های اخیر به علت بی اعتباری و بی آبرویی حکومت های به وضوح ارتجاعی، و در غیاب بدیل رهبری انقلابی، دست به عوام فریبی به شکل دیگری زده است. شکل گیری جریانات بنیادگرای اسلامی در این محتوا طرح شده اند. اقتارسنتی سرمایه داری کوچک و متوسط که با شکل گیری سرمایه داری مدرن در تناقض افتاده و به ورشکستگی در غلطید ه اند، با اتکاء به ناراضیاتی توده ای به حرکت افتاده و "ضد امپریالیست" می شوند و حکومت اعلام می کنند (ایران). اما چنین جریاناتی نیز بسرعت ماهیت ارتجاعی خود را بر ملا می سازند و جهت گیری به سمت امپریالیسم را آغاز می کنند (تجربه ۱۳ سال حکومت اسلامی در ایران بهترین نمونه عملکرد چنین جریاناتی است). چندی پیش در تیرانا، نیز چنین سناریویی تکرار شد که به شکست انجامید. چنین حرکتی مجددا در الجزایر به نوعی دیگر در شرف شکل گیری بود که توسط یک کودتا موقتا ساکت شد.

اما، در عین حال در مقابل اقدامات ضد انقلابی بورژوازی (از دیکتاتوری نظامی گرفته تا ناسیونالیست و بنیادگرای اسلامی)، تشکلات مستقل کارگری ظاهر شده اند و قشر پیشروی کارگری در حال شکل گیری اند. مبارزات کارگری در اغلب کشورهای عقب مانده با اشکال متفاوت و روش های

مختلف در چند سال گذشته آغاز شده اند : اعتصابات کارگران نساجی در همد، کارگران صنایع فولاد در تبریز و مکزیک ، کارگران معادن در بولیوی ، اعتصابات کارگری در ایران، افزایش دستمزدها ، اشتغال دائمی، استخدام مجدد کارگران اخراجی، کنترل بر تولید و غیره از شعارهای محوری کارگران این جوامع است . مبارزات کارگری، با وجود حملات شدید بورژوازی و امپریالیسم، کماکان دوام آورده است و با تشدید بحران های نظام سرمایه داری به مراحل نوین و تعیین کننده می رسند . بدیهی است که در غیاب یک رهبری انقلابی بین المللی آهنگ مبارزات کند بوده و به شکست هایی نیز منجر خواهد شد، اما روال و گرایش عمومی به سوی بازسازی و شکل گیری مبارزات نوین ضد سرمایه داری و ضد امپریالیستی است .

مازیار روزبه ۵ - مه ۱۹۹۲

باقی از صفحه ۱۲

سرمایه انباشت کرده اند، سرمایه آنان که به بانک های خارجی پول ارسال کرده اند و شرکت های امپریالیستی ، باید بدون پرداخت غرامت معا دره گردند .

رژیم سرمایه داری ایران که در شرف باز کردن دست های امپریالیسم بر ثروت های جامعه است ، در مقابل این درخواست ها واکنش نشان خواهد داد . برای تحقق مطالبات فوق در مقابل زحمتکشان و کارگران ایران تنها یک راه باقی می ماند : تدارک برای سرنگونی رژیم و قطع سلطه امپریالیسم .

شاهین صالح

برنامه عمل کارگران

برنامه رژیم حاکم بر ایران، برنامه سرمایه داران است. هدف آنان حراست و حفاظت از نظام پیوسته و عقیدت‌گرای سرمایه داری و احیاء روابط نزدیک با امپریالیزم، برای استثمار و سرکوب طبقه کارگر و زحمتکشان ایران است. در مقابل، زحمتکشان نیز باید برنامه خود را داشته باشند. برنامه‌ای که آنان را برای مقابله روزمره با رژیم سرمایه داری آماده کرده و شرایط را برای سرنگونی رژیم و استقرار حکومت کارگران و دهقانان آماده کند.

سلب مالکیت از امپریالیزم و سرمایه داران

با جهت گیری علمی رژیم حاکم بر ایران به سمت امپریالیزم، واضح است که قدرت اصلی اقتصاد در دوره آتی هر چه بیشتر در دست امپریالیزم و سرمایه داران بزرگ باقی خواهد ماند. بهبود وضعیت عمومی زحمتکشان و کارگران جامعه ایران به سلب مالکیت از امپریالیزم و سرمایه داران بستگی دارد. در این مورد، درخواست های کارگران از قرار زیرند:

۱- کلیه بانک ها باید ملی اعلام کردند. نیازهای مالی جامعه باید از طریق برنامه ریزی مرکزی توسط بانک ها تامین گردند. سلب مالکیت از بانکداران بزرگ و استهلاک امپریالیزم و متمرکز کردن کلیه نظام اعتباری در یک بانک واحد ملی تحت کنترل منتخبین مردم تنها راه حل بحران اقتصادی است. بانک ملی باید با ایجاد شرایط سهل و مناسب اعتبار در اختیار کشاورزان کسه و خرده بازرگانان قرار دهد.

۲- همراه با ملی کردن بانک ها باید تمام صنایع عمده، شرکت های سیم و بخش های عمده تجارت خارجی ملی و تحت نظارت منتخبین مردم اعلام شوند، تا بتوان در جهت رفع نیازهای جامعه اقدامات جدی بعمل آورد. این اقدام به مفهوم مصادرده اموال روستائیان و واحدهای تجاری کوچک و پیشه‌وران نیست.

۳- ارقام صادرات و واردات و اسامی تجارت داخلی و خارجی باید بطور علمی در رسانه های گروهی اعلام گردند تا مردم از وضعیت بازرگانی با اطلاع باشند و از حیف میل ها جلوگیری کنند.

۴- کلیه دارایی سرمایه داران و شروتمندان بازرگانه از قبل زحمتکشان

بقیه در صفحه ۱۱

مفهوم امپریالیزم

تضاد اساسی در جامعه ایران، تضاد مابین مناسبات تولیدی (سرمایه - داری، شبه سرمایه داری و ماقبل از سرمایه داری) از یکسو و نیروهای مولده از سوی دیگر است. اما ریشه این تضاد را باید در وهله نخست در ادغام تولید ایران در اقتصاد جهانی جستجو کرد. واپس گرایی اقتصادی ایران در درجه نخست ناشی از ادغام آن در اقتصاد بین المللی است. برای شناخت اقتصاد ایران باید اقتصاد جهانی سرمایه داری (امپریالیزم) را شناخت. درک رایج "چسب" فرمیستی و استالینیستی ایران از "امپریالیزم" همواره محدود به بخشی از نظریات لنین در مورد این مبحث بوده است (مباحث اوائل قرن بیستم - آنهم به شکل ناقص). به اعتقاد این جریان ها، امپریالیزم "عالی ترین مرحله سرمایه داری" است که توسط آن - بر اساس رقابت کشورهای سرمایه داری و انحصارات سرمایه مالی و صدور آن به ممالک عقب مانده - سلطه استعماری و توسعه گرایانه سرمایه داری کشورهای پیشرفته در جوامع عقب مانده حفظ میگردد. به زعم آنان، امپریالیزم برای استقرار سلطه خود با "بورژوازی کمپرادور"، علیه "بورژوازی ملی" مدافع کسب استقلال متحد می شود. با اتکاء به همین اعتقادات این جریانات همواره به دنبال متحدین "بورژوا" در یک جبهه "ضد امپریالیستی" بوده هستند. برای نمونه در انقلاب ایران، آنان فریب "مبارزات ضد امپریالیستی" خمینی را خوردند و زحمتکشان را به اتحاد با حزب الله تشویق کردند. شکست انقلاب اخیر ایران، انحراف چنین تحلیلی از امپریالیزم را در عمل نمایان کرد.

لنین (و کمینترن) هنگامی بر مساله ملی و مستعمراتی تاکید می کرد که قدرت در دست یک دولت ماقبل از سرمایه داری بوده و بورژوازی بومی از قدرت سیاسی برخوردار نبود. در نتیجه، در آن دوره برای استقرار دولت ملی، حل مساله ارضی و رشد اقتصاد، لازم بود که در اتحاد (نه از لحاظ سیاسی) با بورژوازی بومی با سلطه مستقیم امپریالیزم (و دولت دست نشانده آن) مبارزه می شد. امروز پس از سپری شدن بیش از ۷۵ سال از تحلیل های لنین، این تکالیف تغییر کرده اند، زیرا که امپریالیزم خود به مرحله دیگری تکامل یافته

است (سرمایه‌داری پسین). امروز در کلیه کشورهای عقب مانده قدرت سیاسی در دست رژیم های سرمایه‌داری است (بورووازی استقلال سیاسی را نقدا بدست آورده است). در اغلب کشورهای عقب افتاده مناسبات ارضی - بر اساس نیازهای بوس امپریالیزم - تعمیر کرده اند. رابطه دخالت امپریالیزم در کشورهای عقب افتاده بی‌رنگ و بی‌بافت کرده است. دیگری توان بر اساس تحلیل های ۷۵ سال پیش وضعیت فعلی امپریالیزم را شناخت. اقتصاد جهانی سرمایه‌داری ماقبل و مساعد دوره پسین (اوائل قرن بیستم) وجود داشته است. این نکته‌ای است که هیچ یک از حریانات سیاسی " چپ " به آن توجه نکرده اند.

تکامل تاریخی اقتصاد جهانی

هلت اصلی پیدایش وجه تولید سرمایه‌داری در برخی از جوامع (که بعدها کشورهای امپریالیستی تعدیل شدند) را باید در امکانات مساعد برای انباشت مقدماتی (اولیه) سرمایه (انباشت محصول افزونه که از درون مناسبات غیر سرمایه‌داری نحقق می‌یابد) جستجو کرد. کشورهایی که با موفقیت دوران انباشت اولیه را گذراندند، موفق به انباشت سرمایه (تولید ارزش افزونه) شدند. با سراسر این ریشه مقدماتی توسعه با همگون اقتصاد جهانی درنا موزونی روندهای انباشت اولیه در جوامع مختلف قرار دارد. برای تشریح این نا موزونی باید اشاره‌ای کوتاه به تکامل تاریخی اقتصاد جهانی کرد.

اقتصاد جهانی به چهار مرحله تقسیم می‌شود :

الف (دوران استیلای سرمایه‌داری تجاری (قرن ۱۸)

ب (دوران استیلای سرمایه‌داری صنعتی (اواخر قرن ۱۹)

ج (دوران سرمایه‌داری انحصاری (امپریالیزم - اواسط قرن ۲۰)

د (دوران سرمایه‌داری پسین (از انقلاب سوم صنعتی تا به امروز)

دو مرحله نخست مراحل متوالی پیدایش اقتصاد جهانی سرمایه‌داری است، و دو مرحله بعدی مراحل توسعه آن است.

الف - دوران استیلای سرمایه‌داری تجاری

تا قبل از قرن ۱۷ میزان انباشت اولیه میان کشورهای اروپایی مغربی آمریکا و آسیای و آفریقایی ارسوی دیگر آنچنان فاحش نبود. اما، پس قرن ۱۶ و ۱۷ عمده ترس عمالی که در اروپا متمرکز به امرایش کیفی انباشت اولیه

سرمایه‌شدن غارت و چپاول سایر مناطق جهان توسط چندکشور اروپایی بود (در ابتدا اسپانیا و پرتغال و سپس بریتانیا). ارمال ماجراجویان و دردان دریایی (نحت عنوان مکتشفین) به هندوستان و آسیا و آفریقا و غارت منابع اولیه دهقانان بومی و قتل و عام آنان و سپس غصب دجائرگراسها و اموال آنان و انتقال منابع به کشورهای اروپایی ، بخشی از اقدامات آنان بود .

غارت مکزیک و پرو توسط اسپانیا ، غارت هند توسط بریتانیا ، غارت اندونزی توسط پرتغال و هلند و غیره منجر به انتقال سهم قابل توجهی از محصول افزونه کشورهای غارت شده به اروپای غربی شد . این غارت‌ها زمینه مساعدی را برای انقلاب صنعتی و سبقت اروپای غربی از سایر ممالک ایجاد کرد . چنین سبقی در آرای عقب افتادگی اقتصادی کشورهای دیگر بود . اثبات اولیه کشورهای غارت شده مسدود شد . این اقدامات برای نخستین بار ناموزونی کیفی حبران ناپذیری مابین کشورهای اروپایی اریکو و کشورهای آسیایی و آفریقایی از سوی دیگر به بار آورد .

ب) دوران سرمایه‌داری صنعتی

با انقلاب صنعتی اول (قرن ۱۸) در بریتانیا ، دوران گذار از تولید کارگاهی (مانوفاکتور) به تولید صنعتی تکمیل شد . ارزش افزونه از طریق استثمار کارگران در دستور روز قرار گرفت .

در این مرحله شکل غالب روابط اقتصادی مابین کشورهای اروپایی و سایر نقاط جهان صدور کالا بود (گرچه سرمایه‌ساز مابین کشورهای اروپایی مادرمی شد) . طی این دوره کالاهای تولید شده توسط ماشین آلات پیشرفته اسپانیا و اروپایی با کالاهای پیشه‌ای کشورهای دیگر غیر اروپایی مبادله می‌شد . این مبادله‌ای بود نابرابر ، زیرا که تکنیک‌های عقب افتاده و بارآوری نازل تولید در کشورهای غیر اروپایی نمی‌توانست با تکنیک‌های مدرن صنعتی اروپایی رقابت کند . این مبادله به نفع کمکی به کشورهای آسیایی و آفریقایی نکرد که تولیدات آنان را هر چه بیشتر تخریب کرد . بتدریج سرمایه‌ار حوزه عملکرد تولید کالایی ساده به تولید سرمایه‌داری پیشرفته (کاپیتالیستی) انتقال یافت .

در این دوره کالاهای مصرفی در کشورهای متروپل توسط ماشین‌های ساخته شده توسط دست‌انجام می‌گرفت . اشباع محصولات مصرفی مصنوعی پدیدار

شد و تنه راه حل این بحران استفاده از بازارهای خارجی بود. صدور کالاها از کشورهای غربی به سایر نقاط دنیا به این علت صورت گرفت.

ج) دوران سرمایه داری انحصاری (امپریالیزم)

امپریالیزم عنوانی است که ما رکبیت ها به این دوران داده اند. در این دوران اقتصاد جهانی بطور اخص کاپیتالیستی می شود. با وابسته شدن روندهای انباشت سرمایه در سطح بین المللی به پیرویه تجدید تولید سرمایه های پیشرفته سرمایه داری و توسعه تقسیم کار بین المللی ، به تدریج اقتصادهای ملی به بازار جهانی مرتبط می شوند. در این دوران ، در کشورهای عقب افتاده یک با ، با ، همیشه انباشت مستقل ، سرمایه ، استق ، دولت ها ، سرمایه ، دا ،

این مرحله با از بین رفتن رقابت آزاد و پیدایش انحصارات مصادف می گردد. دلیل توسعه طلبی امپریالیزم اشباع انباشت و سود افزونه است. در این مرحله سرمایه داری با بحران اشباع انباشت سرمایه مواجه شده و راه حل آن نیز جستجو برای یافتن مراکز نوین سرمایه گذاری است. یکی از طرق موثر حل این بحران - در این مرحله - صدور سرمایه به کشورهای عقب مانده است. تمرکز اصلی سرمایه گذاری در این مرحله بر تولید مواد خام متکی است.

در این مرحله ، امپریالیزم با دخالت خود در کشورهای عقب مانده صنایع سنتی در این کشورها را به کلی متلاشی می کند. پیشه وران و صنعتگران را که در دوره پیشین بی خانمان کرده بود اینک با دستمزدهای ناچیز به عنوان کارگر در صنایع مواد خام استخدام می کند.

امپریالیزم برخلاف دوران گذشته نیازی به اشغال نظامی این کشورها نداشته و برای کنترل بازار داخلی ، مواد خام و حفظ امنیت سرمایه های صادراتی از قدرت دولتی داخلی استفاده کرده ، دولت های دست نشانده و مطیع و وابسته را در سراسر جهان ایجاد می کند.

د) دوران احتضار امپریالیزم - سرمایه داری پسین

پس از جنگ جهانی اول ، نظام جهانی سرمایه داری دچار بحران دائمی بوده است. در این دوران امپریالیزم عبارتست از سرمایه داری جهانی در حال انحطاط و احتضار - سرمایه داری پسین . دوجنگ جهانی و انقلاب ها در

کشورهای مستعمره و قیام‌های نوده‌ای و گسترش مبارزات ضد سرمایه داری در کشورهای غربی و غیره (فروپاشی شوروی و اروپای شرقی این روال را موقتا کند کرده اما متوقف نکرده است).

در این دوران (بخصوص پس از جنگ جهانی دوم)، برخلاف دوران کلاسیک امپریالیزم، صدور سرمایه از کشورهای غربی به کشورهای عقب افتاده دیگر گرایش اصلی عملکرد امپریالیزم نیست (گرچه سرمایه نیز هنوز ما در می شود). عمدتاً بین کشورهای متروپل (زیرا که منبع اصلی سودهای افزونه انحصاری دیگر سودهای کلان مستعمراتی نیست، که سودهای افزونه تکنولوژیک است).

پس از انقلاب سوم صنعتی ساختار اقتصادی سرمایه داری جهانی تغییر فاحش می‌کند. صنایع الکترونیک، پتروشیمی، فضا نوردی، کامپیوتر و غیره که در دوران گذشته یا وجود نداشته و یا نقش فرعی داشته، به مرکز اصلی فعالیت اقتصادی سرمایه داری منتقل می‌شود. در این دوران، کلیه شاخه‌های مهم اقتصادی کاملاً صنعتی می‌شوند. بنابراین اختراعات جدید تکنولوژیک و انحصاری ساختن آن در دستور روز عملکرد امپریالیزم قرار می‌گیرد.

در این مرحله، برخلاف مراحل قبلی که بحران تناوبی امپریالیسم عمدتاً بر اساس اشباع تولید کالاها، مصرفی (دوره استیلای سرمایه صنعتی) و اشباع انباشت سرمایه (دوره کلاسیک امپریالیزم) بود، بحران شکل اشباع تولید و ساثل تولید را بخود می‌گیرد. امپریالیزم دیگر علاقه‌ای به لشکرکشی و یا کنترل بازار درونی (از طریق دولت‌های دست‌نشانده) ندارد. نیاز امروزی امپریالیزم فراهم آوردن وضعیت برای مادر کردن و سایل تولیدی - و سایل تولیدی که خود و سایل مصرفی تولید می‌کنند (برای نمونه کارخانجات کفش سازی و یا مونتاز خودرو و غیره).

در این دوران حکومت‌های مستقیم امپریالیزم جای خود را به حکومت‌های غیر مستقیم می‌دهند. کشورهای عقب مانده از مستعمره به شبه مستعمره تبدیل می‌گردند. ترکیب اجتماعی طبقات حاکم نیز تغییر می‌کند. اگر در دوره قبل، امپریالیزم توسط زمینداران بزرگ، تجار و بورژوازی کمپرادر حکومت می‌کرد، در این دوره از طریق بورژوازی "ملی" و "روحانیت مبارز" و اقاتار فوقانی خرده بورژوازی سیاست خود را اعمال می‌کند.

در ایران (چه در دوره رژیم شاه و چه امروز) ، طبقه حاکم بطور کامل بورژوا است . توهم داشتن به بخشی از هیات و یا اقشار حردده بورژوازی تحریمی شده (که بخش فوقانی آن مدافع رژیم سرمایه داری است) اشتباه محض است . دوران کلاسیک امپریالیسم سیری شده است و در دوره اخیر دولت بورژوازی در حکومت است . از لحاظ محتوا ، انقلاب فدا مپریالیستی با انقلاب فدرما به داری پیوند خورده و قابل تمایز نمی باشد . اختلاف بورژوازی ایران با امپریالیسم بر سر کسب امتیاز بیشتر است و نه وجود " تعاد " .

بنابراین ، مبارزات فدا مپریالیستی نیز با مبارزات فدرما به داری پیوند داشته و راهی نهایی کارگران و زحمتکشان از یوغ امپریالیسم با سرنگونی رژیم سرمایه داری در ایران گره خورده است .

م . رازی

باقی از صفحه ۲۹

این تاکتیک ها ، اگر برای کسب ۵/۴٪ اضافه حقوق (پیشنهاد کمیسیون آشتی) در مقابل ۲/۸٪ (نظر کارفرمایان) جوابگوست ، اما برای دسترسی به ۹/۵٪ افزایش دستمزد (میزانی که کارگران به آن رای داده بودند) ناکافی است . قدرت عظیم طبقه کارگر آلمان توسط رهبری سازشکار سندیگاشی آن فلج شده است و به هرز میرود . راه به حرکت در آوردن این پتانسیل عظیم ، از اعتصاب سراسری کل کارگران آلمان - در هر دو بخش شرقی و غربی- می گذرد . آنها نیازمند رهبری از نوعی نوین هستند . با در نظر گرفتن جایگاه آلمان در اقتصاد اروپا و جهان و وزنه قوی پرولتاریای آن ، یک مبارزه متحد ، قوی و پیروزمند در آنجا میتواند سرمنشاء جدیدی برای بازسازی کل جنبش کارگری اروپا شود . . . و این امکان ، همان دلیلی است که باعث ترس و وحشت سرمایه داران اروپائی و سازمانهای کارگری سازشکار در مقابل این مبارزات شده است .

ه . پرورش مه ۱۹۹۲



تجارب مسائل کارگری

مباحثه برپا شد در راستای انعکاس نظرات و تجارب رفقای مبارز کارگر و محافل کارگری ایران، یادش از کارگران - رفیق پ. و رفیق م. - انجام گرفته است.

مسئولیت نظرات مندرج در زیر با خود این رفقا میبایست.

بحثی درباره مسائل اساسی جنبش کارگری

رفقا همانطور که اطلاع دارید در قانون کار جدید تغییراتی حول مسائل مربوط به دستمزدها، ساعات کار، مرخصی سالانه و... بچشم میخورد. اگر ممکنست نظر خود را در این باره توضیح دهید.

پ: همانطور که میدانید دستمزدها کارگران معمولاً توسط سرمایه دار به چندین قسمت تقسیم میشود: پایهٔ مزد، حق افزایش تولید، پاداش، سود ویژه، سن کارگری و حق اولاد و مسکن و غیره. همه و همه در مجموع همان مزد کارگر است که از طریق این تقسیم بندی، اما، دست سرمایه دار برای کاهش مزد باز گذاشته میشود. فکری کنیم افزایشی هم که صورت گرفته - رفیقانی رسماً گفت که از آنجا که گواهی وجود دارد و نرخ تورم بالاست، مزدها را افزایش می دهیم - از همین قماش باشد. بعد از جنگ قیمت ها حدوداً دو برابر شد. بعلاوه در زمان جنگ اقداماتی نظیر - سهمیه بندی و بن کارگری ناشی از این بود که دولت می خواست سروصدای کارگران را خوب باندو اینها بعد از جنگ کم کم برچیده میشود. حال اگر افزایش قیمت ها و برچیده شدن بن های کارگری را در نظر بگیریم، دیگری نمی توانیم قبول کنیم که مزدها واقعاً اضافه می شوند.

تغییرات دیگری در قانون کار آمده، اما نباید میبایست از قانون کار قبلی - که اصلاً کارگران آنرا قبول نکردند - قرار دهیم. بعد از سرکوب جنبش کارگری، دولت با ارائه قانون کار خود در اصل شروع به تنگ کردن کارگران کرد، اما با اثر مبارزات کارگران نتوانست آنرا تثبیت کند. اکنون گفته میشود که قانون کار جدید بطور مثال، زمان کار هفتگی را به ۴۴ ساعت تقلیل داده، اما این از قبل هم در کارخانه ها اجرامی شد و دولت صرفاً به آن رسمیت داده است.

تغییرات جزئی دیگر هم فقط بخاطر خوا باندن اعتراضات کارگری و بقول رسماً قانع کردن کارگران برای تولید بیشتر است. در عوض این قانون کار حسو ایجاد تشکل کارگری و یا حق اعتراض را که تنها وسیله دفاعی کارگر (اعتصاب) است به رسمیت نشناخته است. مهمتر از آن کارگران به هیچ وجه به دولت فعلی و قانون آن و ارگان های وابسته به آن اعتمادی ندارند و همانطور که می بینیم مبارزات کارگران بعد از ارائه قانون کار جدید افزایش هم پیدا کرده است.

م: همانطور که رفیق پ. گفت تغییرات فقط در قانون نویسی رژیم صورت گرفته و جز تغییرات ناچیزی مثل افزایش مرخصی سالانه از ۱۲ روز به ۲۰ روز چیز دیگری دیده نمی شود. اما همین تغییرات جزئی هم حاصل مبارزات کارگران بود. و رژیم فقط خواسته است بایک طرفند بچکانه این قانون کار را به نائید کارگران برساند. اما شرایط واقعی زندگی کارگران و سطح زندگی آنان بسیار پایین است و رشد تورم روز به روز. دولت سعی می کند از رشد اعتراضات طبقه کارگر تا حدودی بکاهد، اما با توجه به اینکه سطح توقعات کارگران بعد از جنگ بالا رفته و از طرفی جنبش کارگری روبه رشد است، موفق نخواهد شد. مبارزاتی که هم اکنون حول خواست های مختلف کارگری وجود دارد، بیانگر این واقعیت هستند. حال این خواست ها در تعدادی از کارخانجات، مثلاً در شهر صنعتی قزوین حول مساله مسکن است و در کارخانه های دیگر حول طبقه بندی مشاغل.

بی اعتمادی مطلق کارگران به تشکلات دولتی نظیر انجمنها و شوراهای اسلامی نشان دهنده بی اعتمادی مطلق به دولت فعلی است. همانطور که رفیق پ. گفت اولین شرط هر قانونی درباره شرایط کار بر رسمیت شناختن حق اعتراض و اعتصاب است. و به رسمیت نشناختن آن یعنی اینکه طبقه کارگر موجودیت آنرا و حق دفاع از حقوق خود را برای کارگران بر رسمیت نمی شناسد. وقتی حق اعتراض برای کارگر قائل نباشند، بالطبع حق تشکل هم به وی نمی دهند. اما کارگران در انتظار نمی نشینند که رژیم مانند رژیم جمهوری اسلامی به آنان چنین حقوقی را بدهد، و توهمی نیز به آن ندارند. آنها برای دست یابی به حقوق خود، به مبارزه خوداتکاء می کنند.

ه خواست کارگران درباره ساعات کار و تعطیلات هفتگی چیست و شما در این باره - و درباره ۲۵ ساعت کار هفتگی - چه فکری کنید؟

ب: همانطور که در بحث قبلی گفتیم اکثر کارخانجات صنعتی کماکان همان ۲۴ ساعت کار می کنند. اما حواست کارگران تعطیلی پنجشنبه ها بود که در اصل می باید ساعات کار را به ۴۰ ساعت بعمل می داد. یعنی ارکارخانه ها (اکثر) سیر پنجشنبه ها را تعطیل کردند. اما در مقابل به ساعت کار روزانه افزودند و با تعطیلی پنجشنبه ها را تک هفته در میان کردند. در خیلی ارکارخانه ها این کمکی و مسارره ادامه دارد. تعطیلی پنجشنبه ها بدون تغییر ساعات کار روزانه حواست همه کارگران است. راجع به ۳۵ ساعت کار در هفته، تا آنجا که من شنیده و با حواسته ام، فکرمی کنم دلایل درسی را مطرح می کند. بقول یکی از صاحب نظران این بحث، همانطور که سرمایه دار اروپائی در شرایط مساوی با سرمایه دار ایرانی است و همانطور که سرمایه دار ایرانی از اسرار آلات و تولیدات اروپائی استفاده می کند، کارگر ایرانی هم باید آنکه در کشورهای ارجهان، کارگران برای ۳۵ ساعت کار در هفته مسارره می کنند و اس حواست را در مسارره این مطرح کند.

م: راجع به ساعت کار و تعطیلات التفریحی ب. که در ارساط نزدیک نری با صایع بزرگ تربوده، اصل قضیه را در باره مساله بحوسی بیان کرد. اما در باره ۳۵ ساعت کار در هفته من بطرد دیگری دارم. واضح است که هیچ کارگری از ۳۵ ساعت کار در هفته بدش نمی آید و اردادن چنین شعاری هم با راحت نمی شود و حتمی معصدم در هنگام صحبت با کارگران باید بگوئیم که کارگران دنیا (اروپا) حول چه حواست هائی مسارره می کنند، همانطور که باید بگوئیم در چه شرایطی زندگی می کنند و ازلحاظ شکلات کارگری در چه سطحی هستند. اما اکثریت کارگران طبقه کارگر ایران ارحش های غیر منمرکز، مثل کارخانه های کوچک و کارگاه ها تشکیل می دهند. کرچه حواست های حشش کارگری همیشه توسط حشش پیشرو و منمرکز صایع مطرح و تشبیت میشود، اما صیران پیشروی کارگران سنگی به سطح اعتراض و مسارره و تشکلات وی دارد. قسمت های وسیعی ارکارگران غیر منمرکز در حال حاضر حتی مشمول قانون کار گذشته هم نیستند و در شرایطی بمراتب پائین تر زندگی می کنند. از طرف دیگر در حشش های صنعتی هم مسارره و حواست امروز کارگران جامعه ما حول تشبیت ۴۰ ساعت کار در هفته است. شعار باید بنواد کارگران را سازمان بدهد و به تبدیل به مسارره بگردد. امروز مساحم نریس و منشکل نریس مساررات کارگری جامعه ما توسط رهبران و پیشروان آنان به انکال مختلف پیش می رود. در جائی شکل محفلی و از طریق مجمع عمومی حواست ها و نظرات را به آنان می رساند و در جای دیگر در ارساط با کارگران با بقود سعی در سازمان دادن مساررات آنان می کنند و حالت محافل محفی دارند. اما طبقه کارگر ایران دارای

ایزرا واقعی مبارزه، یعنی شکل کارگری نیست و در شرایط فعلی هم امکان ایجاد آن در کارخانه بطور عملی فقط در حد شعار است. به همین دلیل بدون در نظر گرفتن این شرایط واقعی، مطرح کردن شعارهای جوامعی که در آن مزدکارگر توسط شکل منسجم و سابقه دارا تعیین میشود، دوری از واقعیت است. فکر می کنم خواست ۴۰ ساعت کار در هفته و دوروز تعطیل در هفته هنوز خواست جنبش کارگری است و باید در جهت تشبیت آن کوشید.

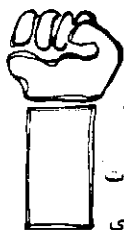
• اکنون که در مورد شکل های کارگری اشاره کردید، لطفا نظرتان را راکمی بیشتر توضیح دهید. بعلاوه آیا بنظر شما خواست شکل های کارگری در حال حاضر در میان کارگران مقدم بر خواست های صنفی آنانست؟

پ: نخست درباره شوراهای کارگری؛ البته همه کارگران نقش شوراها را در دفاع از حقوقشان در بعد از انقلاب کاملاً بخاطر دارند و اغلب اوقات من شاهد بودم ام که مثلاً از این یا آن نماینده شورا که در سال ۵۹ با تمام وجود در مقابل کارفرما و دولت ایستاده، یاد می کنند. اما بعد از ایجاد شوراهای اسلامی و سرکوب شدن شوراها کارگران بخاطر وحشیگری رژیم نمیتوانستند جمع شوند و نمایندگان واقعی خود را انتخاب کنند. یا اگر هم چنین امکانی موجود بود به خاطر شرایطی که رژیم تحمیل میکرد هیچ کارگر نسبتاً آگاهی حاضر به قبول این شرایط و رفتن به شورا نبود. بعلاوه اسم این شورا هم اسلامی است و شرایط ۲۰ تیران طوری نیست که کارگران بلند شوند بگویند ما پسوند اسلامی اش را برمی داریم. یعنی بطور خلاصه میخواهم بگویم که نه امکان تشکیل شورای واقعی وجود داشت و نه هیچ کارگر مبارزی حاضر به دادن سرش بود.

درباره مجمع عمومی همانطور که گفتم ما خودمان معمولاً هنگام انتخاب نماینده برای تعاونی و یا اعتراض به پیمانال شدن حقوقمان جمع می شدیم و همیشه در همه کارخانه ها در چنین شرایطی کارگران تجمع می کنند. بعد هم نماینده های انتخاب میشود و قضیه فیصله می یابد. اما باید منظور از مجمع عمومی روشن کرد. چون صرف جمع شدن کارگران به معنای شکل نیست. اگر منظور منظم بودن آنست، کارفرما میکویدا مکان ندارد که شما همیشه جمع شوید و همه با هم صحبت کنید، چند نماینده انتخاب کنید تا کارتان پیش برود. درست است کسبه کارگران تابع خواست او نیستند اما در شرایطی مثل امروز ایران کارگران نیاز به تشکلهای کارگری خودشان مثل سندیکا یا اتحادیه را دارند و باید برای آن بکوشند. تا آنجا که من خود را هدیوم، این خواست اینطور مطرح میشود که معمولاً

کارگران از کسی که مورد مسئولان است میخواهند مانند تعاونی مسکن ویاسه سورا برود و آنها هم ارا و حمایت میکنند. نامی سنگی دارند بهر حور داین فسر د نسبت به کارگران ، اینکه حقیقت را چگونه بگوید و چگونه عمل کند ، این حواسند عنوان یک سبار واقعی و کلیدی و منظم به سانس حواسهای دیگر وجود دارد ، اما تبدیل شدن این سبار به شعار روز کارگران ، زمان و کار آگاهانه خواهد .

م: ضمن باشد صحبت های پ . من معتمد که به هر حال سبهاره چاره کارگران داسی شکل های کارگری است ، اما فکر میکنم شرایط منحصر ایران وهمان لانه - سدی که صحبتش را کردم سعی وجود سه چهارم کارگر غیر منمرکز صعی ایجاب می کند که برای ایجاد شکل های اصاف مختلف سعی سدیکا و اتحادیه تلاش نمود . پیشبرد آن صرفا به تا کید روی آن عنوان یک شعار واسه نیست . پیشروان مبارز کارگری وهمه معتمدین بهر هائی طبقه کارگر و طبقه دارندنا ارمین امروز و شرایط کنونی در این جهت قدم های عملی بردارند . ایس اقدام عملی تیر سبه قول پ . در شرایط امروز یادادن شعار شکل علمی ممکن نیست . کسانی که در میان کارگران بوده اند ، بحوبی میدانند که فشر پیشرو کارگری در نتیجه ، درگیری و زندگی در شرایط حاضر و یاد رک سبار های مبارزه ، در عمل به ایجاد محافل معنی اگر چه در سطح محدود پرداخته اند ، محافلی که در بحثهایی به شکل خود بخودی و ارتباط میان کارگران مبارز و با فود ایجا شده و یا محافلی که نسبتا آگاه تر و سیاسی تر هستند . این تحمعات و محافل نیز حضور عینی در مبارزه دارند و به هر اسمی هم که خوانده شوند (محافل یا کمیته یا هسه) توهمی به رژیم ندارند و مثلا شعار شورای علمی را نمی دهند و خوب میدانند که ایجاد تشکلات علمی و مستقل کارگری با کار آگاهانه و شرکت فعال در جنبش کارگری میسر میشود . خلاصه کلام اینکه متشکل شدن این طیف پیشرو یا کمک به سازماندهی منجم این طیف اار پیشروان کارگری و جلوگیری از رشد گرایشات انحرافی و فرقه ای که تا شمسرات محربی بر مبارزات کارگری دارد ، از وظایف هر مبارز جنبش کارگری است . این نکته آخری قطعا با درس گیری برخی جریانات ارا اشتباهات و انحرافات گذشته ممکن میشود ، اما تا آنجا که به شرایط واقعی کارگران ایران بر میگردد ، نقش بخش آگاه و مبارز کارگران در حرکت های روزمره به وضوح به چشم می خورد .



تجارب محافل کارگری

گزارش ریرا راجات یکی از کارگران زن که سالها در کارخانجات مختلف داروئی کار و فعالیت کرده است تهیه شده و به توضیح بعضی از مصارفات کارگری و همسپواری ارتفاعات های موجود میان کارخانجات بزرگ و کوچک داروئی میپردازد.

مسئولیت نظرات مندرج با خود این رفیق می باشد.

درباره شرایط و اوضاع کار در صنایع داروسازی

شاید بتوان گفت که در مجموع شرایط کار در صنایع داروئی به نسبت بسیاری از صنایع دیگر بهتر است. با این وجود از یاد نبریم که بین کارخانجات داروئی بزرگ و کوچک سیر تفاوت زیادی وجود دارد. یک کارخانه داروئی کوچک مثلا حدود ۱۰۰ کارکرداشنه و از بخش هایی نظیر بسته بندی، شربت سازی، پودر سازی فرصت سازی و قسمت اداری تشکیل میشود. اما کارخانه ای نظیر داروپخش (که خودبخشی از مجتمع داروئی است)، شامل قسمت های وسیع تری می شود. مثلا، بخش اسنری فلکسی که سرم ها را در آنجا کنترل کرده و بسته بندی می کنند، بخش آمپول سازی و کنترل آمپول، شامپوسازی و مواد بهداشتی و غیره...

ساعت کار در کارخانجات داروسازی معمولا از ۷ صبح تا ۴ بعد از ظهر است. اما این وضع معمولی کار است و اغلب اضافه کاری نیز وجود دارد. ما معمولا پنجشنبه ها تعطیل بودیم، اما در عوض در سایر روزها، روزی ۹ ساعت کار می کردیم. یعنی ۴۴ ساعت کار در هفته. البته با طریقی پائین دستمزد ها اضافه کاری بسیار معمول بود. کار در پنجشنبه ها همیشه وجود داشت و جزء اضافه کاری محسوب میشد. در روزهای عادی نیز کارگران اکثر اوقات با ۷ شب کار می کردند.

در یکی از کارخانجاتی که من کار می کردم، اکثریت کارگران دختران جوانی بودند که کار فرما آگاهانه و با حساب تمام جزئیات آنها را استخدام میکرد. اغلب آنها از شمال می آمدند و از خانواده خود جدا شده و با هم در محلات کارگری زندگی میکردند. بابت دستمزد در بدو استخدام در اینجا ۱۷۰۰ تومان و سپس بر

اساس سابقه کار را لامیرفت و به ۳ تا ۴ هزار تومان میرسد. به هر حال سطح دستمزددراین کارخانه‌ها بیره‌ما بنددیگر کارخانجات و همایی است که در قانسون کار تعیین شده است.

البته در دوره جنگ به علت رشد اعراضات کارگری، دولت به اقداماتی نظیر برقراری بن کارگری دست زد. گرچه در آن دوره پس از گرفتن بن نیز باید مدتها منتظر رسیدن اجناس می ماندیم. نعلایی کارخانه‌ها برقرار بود تا حدودی سطح بیش از اندازه پائین درآمد را احسان کند، ولی در عمل، بخش عمده اجناسی که به کارخانه می آمد، اجناس غیر ضروری مثل سفلات و بالواری نظیر استکان و نعلیکی و سرامیک های درجه سوم و... بود. اگر هم گاهی لوازم خانگی اساسی به کارخانه می آمد، باید ماه‌ها و سال‌ها در نوبت می ماندیم. این اجناس در وهله اول به افراد وابسته به کارفرما و یا بستگان های اعضای نعلایی میرسد بعلوه این اجناس که در اوایل به شرح دولتی بفروش میرفت، بعد از سال ۶۷ آرام آرام به همان قیمت بازاریا رسید.

سطح مبارزات

مبارزه در هر کارخانه‌ای از آنجا که کارگران به طور جمعی کار میکنند معمولا به اشکال مختلف وجود دارد. در اینجا عمده خواست های کارگران حصول دستمزد و یا اجزاء دیگر آن نظیر حق افزایش تولید و بن کارگری دور میرد.

بطور مثال در یکی از کارخانجاتی که من در آن کار می کردم، یک مبارزه دائمی حول افزایش تولید و نحوه برخورد کارفرما به آن وجود داشت و تقریبا هر سال حرکتی اعتراضی در این رابطه شکل میگرفت. مساله از این فراتر بود که معمولا کارفرما چند معیار برای دادن حق افزایش تولید سالانه به کارگران داشت یکی مقدار تولید سالانه و احتساب اضافه تولید بود، دیگری سابقه کار کارگر، سومی، انضباط کاری و رضایت کارفرما و چهارمی، تعداد دروزه های کار کارگر. که البته معیار اصلی در واقع همان رضایت کارفرما بود. به همین دلیل کارگران با سابقه و معترض خیلی کمتر از کارگرانی که وضعیت دیگری داشتند، حق اضافه تولید می گرفتند. یعنی این مساله تبدیل به چماقی در دست کارفرما شده بود. ظاهرا قبیه هم اینطور بود که حساب افزایش تولید با حضور یک نماینده از کارگران صورت میگرفت، اما وی از آنجا که هیچ اطلاعی از ارقام و اعداد واقعی نداشت، تبدیل به یک ناظر میشد، یعنی خلاصه اینکه همان اضافه تولید هم درست حساب نمی شد.

مبارزات بین‌المللی

اعتماد کارگران در آلمان

اعتماد بخشی از کارگران و کارمندان خدمات در آلمان (بخش غربی)، اختلالات جدی در چرخش اقتصاد سرمایه‌داری این کشور ایجاد کرده و برای جندی آرامش را از کارفرمایان و دولت گرفت. وسعت این اعتماد، که از ۲۴ آوریل ۱۹۹۲ آغاز و بمدت دو هفته ادامه یافت، در ۱۸ سال اخیر در آلمان بی‌نظیر بوده است. اعتمادات مشابه قبلی در ۱۹۷۴، تنها سه روز بطول کشیده بود. در زیر، روند شکل‌گیری و جریان اعتماد اخیر، و همین‌طور نحوه پیش‌برد آن از سوی سندیکاها به اجمال معرفی شده است.

این اعتماد نهایتاً در تاریخ ۹ مه خاتمه یافت. سندیکاها علیرغم اینکه ۵۶٪ از کارگران مخالف خاتمه اعتماد رای دادند، با قبول ۵/۴٪ افزایش دستمزد، عملاً اعتماد را پایان دادند. در هر صورت، اعتماد دولت آلمان را مجبور به یک عقب‌نشینی نسبی کرد.

۹/۵٪ اضافه حقوق، خواست بحق بیش از دو میلیون دستمزدبگیر بخش خدمات در مقابل تنزل مداوم سطح زندگی در سالهای اخیر است. هنگامیکه این خواست از سوی نمایندگان کارفرمایان دولتی رد شد، کمیسیون آشتی تشکیل گردید. این نهاد که با تهدید هر اعتماد در آلمان تشکیل شده و وظیفه میانجی‌گری برای جلوگیری از اعتمادات را دارد، رقم ۵/۴٪ افزایش دستمزد را به طرفین پیشنهاد کرد. علیرغم قبول این رقم از سوی سندیکاها، کارفرمایان دولتی این پیشنهاد را نیز رد کردند.

پس از شکست این مذاکرات، بزرگترین سندیکای بخش خدمات، یعنی ÖTV فراخوان اعتماد را صادر کرد. رفتگران، پستی‌ها، ماموران راه‌آهن، کارکنان فرودگاه‌ها، بخشی از پرستاران و کارکنان مهدکودک و... یکی پس از دیگری، و در شهری پس از شهری دیگر به فرمان سندیکا دست از کار کشیدند... روز اول ماه مه کنفدراسیون سندیکاهای آلمان نیز حمایت خود را از این اعتماد اعلام کرد.

تنزل سطح زندگی، اما، تنها به بخش خدمات محدود نبوده و تمام بخش ها و تمام دستمزدگیران را مورد حمله قرار داده است. به نوشته مجله اشپگل، هزینه زندگی هر خانواده با درآمد متوسط در سال گذشته در آلمان غربی سابق، از ۱۶ تا ۲۵ درصد افزایش داشته است. این امر از یکسوی نتیجه تورمی است که بدنبال کسر بودجه دولت ایجاد شده، و از سوی دیگر نتیجه افزایش مالیات های مستقیم و غیر-مستقیم است.

درواقع، بورژوازی آلمان و سیاستمداران راست و چپ آن، مخارج اتحاد بین دو آلمان را به دستمزدگیران تحميل کرده اند. هدف این "اتحاد" تامین زمینه مناسب سرمایه گذاری های سود بخش در آلمان شرقی سابق است که تحت لوای دروغین "کمک به آلمان شرقی" صورت می گیرد. دولت آلمان - به اعتراف خودش - در ازاء هر مارک سرمایه گذاری جدید در آلمان شرقی سابق، ۵ مارک کمک اعطاء می کند. مخارج این بذل و بخشش سخاوتمندانه برای تضمین سود سرمایه در بخش شرقی از محل مالیات ها، یعنی عمدتاً بخرج کارگران تامین می شود. بعلاوه در بخش شرقی نیز بیکاری غوغا می کند و مطابق آمار رسمی، بیش از ۱۶٪ افراد فعال بیکار هستند. این رقم شاید حتی نیمی از رقم واقعی بیکاری نیز نباشد. سطح دستمزدها در این بخش بسیار پایین و صرفاً ۶٪ سطح دستمزدهای بخش غربی است. با تکیه به این وضعیت مدیریت کارخانجات آلمان غربی سابق، در مقابل اوجگیری نارضایتی کارگران، تهدید به بستن کارخانه ها و صدور آنها به کشورهای دیگری نظیر چکسلواکی، مجارستان و لهستان میکنند.

این تهدیدها اما موثر نباشد و کارگران آلمان در چند ماه گذشته وارد مبارزه شده اند. یکسری اعتصابات کوتاه مدت برای هشدار به کارفرمایان و سپس تهدید به اعتصاب عمومی کارگران ذوب آهن - که به عقب نشینی سریع کارفرمایان منجر شد. بدنبال آن اعتصاب دستمزدگیران بخش خدمات و سپس تهدید به اعتصاب از سوی سندیکای I.G.METAL - سندیکای فولاد و فلزکاری و اتومبیل سازی.

رهبری اعتصاب

رهبری اعتصاب کارکنان و کارگران خدمات در دست سندیکا های آلمان بود. مقررات فراوان و قراردادهای حندی میان سندیکاها و کارفرمایان

کنترل کامل سندیکاها بر جنبش کارگری آلمان را تسهیل می کند. بطور مثال ، تشکیل اجاری کمیسیون آشتی (که قبلاً در دیم) . تنها چنانچه این کمیسیون موفق به کسب توافق دو طرف نشود ، رای گیری برای اعتصاب آغاز می گردد . نمونه دیگر ، ضرورت رای موافق ۷۵٪ از اعضای سندیکا برای شروع یک اعتصاب رسمی است ، در حالیکه برای خاتمه یک اعتصاب ، آراء ۲۵٪ اعضای سندیکا کافیت .

صندوق های عظیم اعتصاب سندیکاها نیز وسیله دیگری در دست آنها برای کنترل اعتصاب است . هر کارگر یک یا یک و نیم درصد از حقوق خود را جهت کمک به صندوق اعتصاب میپردازد . و در عوض در طول مدت اعتصاب ، سندیکا بخشی از دستمزد کارگران اعتصابی را پرداخت می کند* . بدیهی است که اگر کارگران بدون توافق سندیکاها دست به اعتصاب بزنند ، از کمک این صندوق برخوردار نخواهند شد . بعلاوه سندیکاها به بهانه " صرفه جویی " ، در هزینه اعتصاب ، چه برای کارگران و چه برای صندوق اعتصاب کمترین تعداد کارگران را به اعتصاب فرامی خوانند .

در اعتصاب خدمات نیز ، علیرغم آمادگی وسیع کلیه دستمزد بگیران در همه بخش ها ، هر بخشی جداگانه و منطقه ای به اعتصاب فراخوانده شد . نخست بخشی از بستچی ها ، سپس بخشی از کارگران راه آهن ، سپس بخش مسی از پرستاران و ... ! در تمام این مدت هرگز بیش از ۱۰٪ از این جمعیت ۲/۳ میلیون شاغل در خدمات دولتی بطور همزمان مشغول اعتصاب نبودند . در همین هنگام مذاکرات سندیکای I.G.METAL نیز حول همان ۹/۵٪ افزایش دستمزد به بن بست رسیده بود ، اما هیچ کوششی از سوی سندیکاها برای سازمان دادن مشترک مبارزه صورت نگرفت . حتی اعتصاب سراسری وسایل حمل و نقل عمومی در برلین - کسه شامل هردو بخش شرقی و غربی برلین میشد - نیز برخلاف نظر سندیکاها و با اعتصاب " غیررسمی " کارگران برلین شرقی در ۴ مه به وقوع پیوست .

بقیه در صفحه ۱۸

* در اعتصاب اخیر ، به گفته رهبران سندیکای ÖTV ، ۶۰۰ میلیون مارک در صندوق اعتصاب موجود بود . از این صندوق ، به هر کارگر اعتصابی روزانه ۹۰ مارک بعلاوه ۵ مارک به ازاء هر فرزند ، پرداخت میشد .

فصل هفتم از کتاب
الفبای مارکسیزم
نوشته: مندل

انگیزش سرمایه‌داری

نظام امپریالیست جهانی

۱- صنعتی کردن سرمایه‌داری و قانون انکشاف مرکب و ناموزون

سرمایه‌داری صنعتی نوین در بریتانیای کبیر تولید یافت. در طول قرن نوزدهم سرمایه‌داری بتدریج در بیشتر کشورهای اروپای غربی و مرکزی و همچنین ایالات متحده، و بعداً ژاپن گسترش یافت. وجود چند کشور که تا آن موقع صنعتی شده بودند بنظر نمی‌آمد که ماسعی باشد در راه نفوذ پیاپی و توسعه سرمایه‌داری صنعتی در یک سلسله کشورهای دیگر در روند صنعتی شدن بودند.

درست است که اشکال تولید ماقبل صنعتی (صنایع دستی و خانگی) در کشورهای گروه دوم بی‌رحمانه بوسیله‌ی محصولات ارزان انگلیسی، بلژیکی و فرانسوی نابود شدند. اما سرمایه‌های انگلیسی، بلژیکی و فرانسوی هنوز در کشورهای خود زمینه‌های وسیعی برای سرمایه‌گذاری در پیش رو داشتند. بنابراین - این مسئله بطور کلی یک صنعت ملی نوین بود که بطور روزافزونی جایگزین بی‌شهرانی میشد که رقابت کالا های ارزان خارجی آنها را خانه خراب میکرد. این مطلب بخصوص در مورد تولید منسوجات در آلمان، ایتالیا، ژاپن، اسپانیا، اتریش، بوم، روسیه تزاری (منجمله لهستان)، هلند و غیره صادق بود.

این وضع با فرارسیدن عصر امپریالیسم و سرمایه‌داری انحصاری بکلی تغییر کرد. از آن پس عملکرد بازار جهانی سرمایه‌داری دیگر انکشاف "طبیعی" سرمایه‌داری را تسهیل نکرد، بلکه آن را به تعویق انداخت، بخصوص صنعتی شدن تمام و کمال کشورهای عقب افتاده را. فرمول مارکس که بر طبق آن هر کشور پیشرفته آینده کشورهای عقب افتاده را محسم می‌کند، ارزش خود را که در سراسر عصر سرمایه‌داری رقابت آزاد حفظ کرده بود، از دست داد.

سه عامل اساسی (و تعداد بیشماری عوامل مکمل که در اینجا ذکر —
نموشند) تعیین کننده این تغییر بنیادی در عملکرد اقتصاد سرمایه‌داری بین -
المللی بودند:

الف - مقدار تولیدانبوه بسیاری از محصولات بوسیله کشورهای امپریالیستی به معنی آن بود که این کشورها ، چنان برتری ای در بارآوری کار و قیمت خرده فروشی بر تولید سرمایه داری سوپا در کشورهای عقب افتاده کسب کرده اند که کشورهای عقب افتاده دیگر نمی توانستند به تولید در مقیاس بزرگ دست برند ، و دیگر نتوانند تحمل حدی رقابت با محصولات خارجی را ندارند . از این پس این صنایع غربی (وسعاً همچنین ژاپن) بود که بطور روزافزونی از خاصه خراب شدن سریع صنایع پیشه وری و خاکی و کارگاهی در کشورهای اروپای شرقی آمریکای لاتین ، آسیا و آفریقا بهره مند می شد .

ب - اکنون سرمایه افزونه که بطور کمابیش دائم در کشورهای سرمایه داری صنعتی شده وجود داشت ، و سرعت تحت کنترل انحصارات در می آمد ، جنبش وسیعی را در جهت صدور سرمایه به کشورهای عقب افتاده به حرکت در آورد . سرمایه ی مادرانی در کشورهای عقب افتاده زمینیهایی از تولید را رشد داده که مکمل صنایع غرب بودند و نه در رقابت با آن . بدین ترتیب این چیرگی سرمایه ، خارجی به اقتصاد این کشورهاست که آنها را متخصص در تولید مواد غذایی می کند . بعلاوه ، چون این کشورها بتدریج به کشورهای مستعمره و شبه مستعمره تبدیل می شوند ، دولت های آنها ، در درجه اول از منافع سرمایه ، خارجی دفاع میکنند . بنا - براین ، دولت های این کشورها حتی اقدامات نیمه بندی هم برای حمایت از صنایع در حال ظهور کشور در برابر رقابت کالا های وارداتی نمی کنند .

ج - سلطه سرمایه خارجی بر اقتصاد کشورهای وابسته وضع اقتصادی و اجتماعی ای را بوجود می آورد که در آن دولت منافع طبقات حاکمه قدیمی را حفظ و تحکیم می کند ، و آن را با منافع سرمایه امپریالیستی مرتبط می سازد ، بجای آنکه آنها را به همان گونه که در انقلابات بورژوا - دموکراتیک کبیر اروپای غربی و ایالات متحده انجام شد ، قاطعانه نابود سازند .

این تکامل نوین اقتصاد سرمایه داری بین المللی در عصر امپریالیزم را میتوان در قانون انکشاف مرکب و ناموزون جمع بندی کرد . ساختار اقتصادی و اجتماعی در کشورهای عقب افتاده - یا حداقل در بیشتر آنها - نه وجوه مشخصه یک جامعه فئودالی را دارد و نه وجوه مشخصه یک جامعه سرمایه داری را . در اثر سلطه سرمایه امپریالیستی وجوه مشخصه این جوامع بگونه ای استثنائی ترکیبی است از وجوه مشخصه فئودالی ، شبه - فئودالی ، شبه - سرمایه داری و سرمایه داری . نیروی اجتماعی حاکم ، نیروی سرمایه است - اما این معمولاً سرمایه خارجی است . بنا براین بورژوازی بومی قدرت سیاسی را در دست ندارد . عمده

جمعیت رانه‌مردگیران تشکیل می‌دهند و سرف‌ها ، بلکه جمعیت متشکل از دهقانان که به درجات مختلف مورد چپاول شه- فئودالها ، زمینداران شیشه - سرمایه‌دارها ، رباخواران ، تجار و ما مورین مالیات هستند . اگرچه این توده عظیم تا حدودی از تولید تجاری و حتی پولی بدورند ، باز هم از تا شش پیر نوسانات مخرب قیمت مواد خام در بازار جهانی امپریالیستی ، از طریق تاثیر این نوسانات بر اقتصاد ملی رنج می‌برند .

۲- استثمار کشورهای مستعمره و شبه مستعمره بوسیله سرمایه امپریالیستی

در دهه‌های متوالی سرازیر شدن سیل سرمایه خارجی به کشورهای وابسته مستعمره یا شبه مستعمره منجر به غارت ، استثمار و سرکوب بیش از هزاران میلیون انسان بوسیله سرمایه امپریالیستی شد . این معرفی یکی از عمده ترین جنایات است که نظام سرمایه‌داری در سراسر تاریخ خود مرتکب شده است . اگر بخواهیم قول مارکس سرمایه‌داری در حالیکه از تمام منافذش خون و عرق جاری بود ، بر روی زمین پدیدار شد ، در هیچ جا تعریف آو بی اغراق تر از کشورهای وابسته صدق نمی‌کند .

عصا امپریالیستی بیش از هر چیز با فتح مستعمرات مشخص می‌شود . البته تاریخ استعمارگری اسبق به تاریخ امپریالیسم است . فاتحین اسپانیایی و پرتغالی تا قبل از عصا امپریالیسم راه خون آلود خویش را در سراسر جزایر قناری و جزایر کیپ ورد ، و همچنین کشورهای آمریکای جنوبی و مرکزی گشوده بودند ، و در هر جا بخش بزرگی از جمعیت یا تمام جمعیت بومی را نابود کرده بودند ، رفتار استعمارگران سفید پوست نسبت به سرخپوستان آمریکای شمالی به سختی انسانی تر از آنان بود . غلبه بریتانیای کبیر بر امپراطوری هند همراه با شقاوت بسیار بود ، به همان گونه بود غلبه فرانسه بر الجزایر ، جنایات تحسارت برده و برده‌داری گسترده در قسمت‌های مختلف آمریکا ، از منابع عمده انباشت اولیه سرمایه بودند .

با فرارسیدن عصا امپریالیستی ، این شقاوت‌ها به بخش‌های بزرگی از آفریقا ، آسیا و قبا نوسه گسترش یافت . کشتارهای وسیع ، نفی بلدها ، بیرون راندن دهقانان از زمینهایشان ، تحمیل کار اجباری ، اگر بخواهیم در حقیقت بردگی ، همه یکی پس از دیگری صورت گرفتند . نژادپرستی این اعمال غیر انسانی را با تا کید برتری "رسانت تاریخی متمدن کردن " نژاد سفید " توجیه می‌کنند . همین نژادپرستی همزمان با چپاول ثروت ملی و بخشش اعظم محصول کار مردم مستعمرات ، آنها را مکارانه از گذشته‌شان جدا کرد .

اگر بردگان مستعمرات جرات کنند که علیه محرومیت های تحمیلی قیام کنند قیام آنها با بیرحمی توصیف ناپذیری سرکوب می شود. در ایالات متحده در جنگهایی که علیه سرخپوستان شنبه کشتارزن و بچه های سرخپوستان ، در هندوستان ، هندوهای "متعدد" را در برابر آتش گلوله قرار میدادند. قبایل خاور میانه بیرحمانه بوسیله نیروی هوایی سلطنتی بریتانیا بمباران میشدند. دهها هزار غیرنظامی الجزایری "به انتقام" قیام ملی ماه مه ۱۹۴۵ قتل عام شدند. همه آنها طبیعتاً بازگویی صادقانه ایست از وحشیانه ترس، بیرحمی های نازیها ، از جمله نابود کردن تمامی یک نژاد. اگر برژووازی اروپا و آمریکا علیه هیتلر اسلحه بر گرفت ، دلیلش آن بود که به نژاد سفیدی حرمتی کرده بود ، او بر مردم اروپا همان ستمی را روا داشته بود که مردم آسیا و آفریقا چند قرن بود که از سوی امپریالیسم جهانی تحمل میکردند.

هر بخش اقتصما د کشورهای وابسته تابع منافع و اوامر سرمایه خارجی است. در بیشتر این کشورها خطوط آهن مراکز تولید مادیات را به بنا در متصل میکنند آنکه مراکز مهم شهری را به یکدیگر ، زیربنای مطمئن در خدمت فعالیت های وارداتی - صادراتی است ، در مقابل ، مدارس ، بیمارستانها و نظام فرهنگی بطرز چندش آوری عقب افتاده اند. اکثریت جمعیت دستخوش بیسوادی ، نادانی و فقر هستند.

البته ، نفوذ سرمایه خارجی اجازه انکشاف نیروهای مولده تا میزان معینی را میدهد ، مثلاً اجازه بوجود آمدن چند شهر صنعتی را میدهد ، یک طبقه کارگر جنبینی کمابیش مهم را در بنادر ، معادن ، مجتمع های کشاورزی ، راه - آهن و ادارات آموزشی بوجود می آورد. اما بدون اغراق میتوان گفت که در طول سه ربع قرنیه که از شروع جنبش مستعمره کردن کل دنیای عقب افتاده تا پیروزی انقلاب چین گذشت ، سطح زندگی متوسط سکنه آسیا ، آفریقا و آمریکای لاتین (جز در مورد چند کشور ممتاز) ثابت مانده یا تنزل کرده است. سطح زندگی در بعضی از کشورهای مهم حتی بطور فاجعه آمیزی تنزل کرده است. قحطی های ادواری در هندوستان و چین دهها میلیون نفر را به دیار عدم فرستاده است.

۳- " اتحاد طبقات " صاحب قدرت در کشورهای شبه - مستعمره

برای آنکه راهی را که از طریق آن سلطه امپریالیستی توسعه کشورهای مستعمره و شبه - مستعمره را متوقف کرده است جلوی انکشاف طبیعی سرمایه داری نوع غربی را در این کشورها گرفته است بهتر بفهمیم ، باید سرشت " اتحاد طبقات اجتماعی " را که در این کشورها در عصر امپریالیسم " کلاسیک " در قدرت

بودند و نیز نتایج تاثیرات این " اتحاد " را بر تکامل اقتصادی و اجتماعی آنها ، بفهمیم .

هنگامیکه سرمایه خارجی در این کشورهای مستعمره و شبه مستعمره نفوذ میکند ، طبقه حاکمه بومی بطور کلی متشکل است از زمینداران (شبه - فئودال و فئمه - سرمایه دار که نسبت آنها بر حسب کشور متفاوت است) متحد با سرمایه تجاری و بانکی یاربائی . در عقب افتاده ترین کشورها ، مانند کشورهای آفریقا - یقای سیاه ، سرمایه خارجی مواجه است با جوامع قبیله ای که در نتیجه تاثیرات مخرب تجارت برده در حال فروپاشی هستند .

سرمایه خارجی عموماً با این طبقات حاکمه متحد میشود و از آنها به مثابه واسطه برای استثمار دهقانان و کارگران بومی استفاده می کند و رابطه استثماري آنها را با مردم سرزمین خودشان استحکام می بخشد . سرمایه خارجی گاهی حتی به مقدار زیادی درجه استثمار پیشا - سرمایه داری را گسترش میدهد ، و آن را در عین حال با اشکال جدید استثمار سرمایه داری توأم میکند . استثمار بریتانیا ، زمینداران بنگال که ما مورین اخذ مالیات برای امپراطوران مغول بودند را صاحبان مستقیم زمینی کرد که از آنها مالیات میگرفتند .

بدین ترتیب سه طبقه مرکب در جوامع کشورهای عقب افتاده ظاهر میشوند که مانع انکشاف اقتصادی و اجتماعی این کشورها را به مهر خود مهور میکنند :

بورژوازی وابسته - بورژوازی ملی که ابتدا در نقش کارگزاران مراکز واردات و صادرات خارجی ثروتی بهم میزنند ، بتدریج تجارت مستقلی میشوند ، اما کسب و کار آنها اساساً محدود به تجارت (و "خدمات ") است . اینها معمولاً سود خود را در تجارت ، ربا خواری ، خرید و فروش زمین و بورس بازی ساختمان سرمایه گذاری میکنند .

طبقه تجار و ربا خواران - نفوذ تدریجی اقتصاد پولی ، مکانیزم خود - یابوری جماعت ده را برهم میزند . برداشت های بی پای خوب و بد محصول ، زمین های حاصلخیز و کم محصول بی رحمانه بر افتراقات اجتماعی دامن میزنند . دهقانان غنی و فقیر به دو گروه متمایز تقسیم میشوند ، و وابستگی دهقانان فقیر به دهقانان غنی پیوسته فزونی میگیرد . هنگامیکه محصول کفایت تامین حتی ابتدائی ترین احتیاجات را نمیدهد ، دهقانان فقیر مجبورند برای خرید بذر و ضروریات دیگر وام بگیرند . این کار آنها را به تجارت نزول خوار و دهقانان ثروتمند وابسته میکند ، و اینها رفته رفته مزارع دهقانان فقیر را تصاحب کرده و بطرق مختلف از آنها اخاذی میکنند .

نیمه کارگران روستائی (بعدها به اطراف شهرها گسترش میابند) دهقانان خانه خرابی که از زمین خود اخراج شده اند در صنایع بیعت عقیب افتادگی این بخش کاری پیدا نمیکنند. اینها مجبورند که در روستا باقی بمانند (یا به کشت مشاع برای ارباب بپردازند) . اجاره زمین هرچه بیشتری را بپردازند. هرچه اجاره بیشتر شود، سرمایه گذاری در صنعت سود کمتری برای صاحبان سرمایه دار در عوض سرمایه داران سرمایه خود را صرف خرید و فروش زمین میکنند. هرچه فقر توده های دهقان شدیدتر باشد، بازار کالای مصرفی داخلی کشور محدودتر خواهد بود، و این صنعتی کردن رابطه تا خیر میاندازد. و هر چه که صنعت یک کشور عقب افتاده تر باشد، درجه عقب افتادگی آن کشور بیشتر است.

بنابراین عقب ماندگی نتیجه عدم مطلق سرمایه یا منافع نیست. برعکس در کشورهای عقب افتاده افزونه تولید اجتماعی غالباً در صد بالاتری از درآمد ملی را در بر میگیرد تا در کشورهای صنعتی. عقب ماندگی نتیجه ساختار اجتماعی و اقتصادی است که ناشی از سلطه امپریالیستی است، و این مفهوم آنست که انباشت سرمایه پولی عمدتاً و در راستای صنعتی کردن یا حتی سرمایه گذاری تولیدی جهت گیری نمیشود، و این به نوبه خود منجر به کسراشتغال شدید (چه از نظر کیفی و چه از نظر کمی) ، در مقایسه با کشورهای امپریالیستی میشود.

۴- جنبش رها ئی بخش ملی

مسلم بود که در دراز مدت، صدها میلیون انسان در برابر نظام استثمار و سرکوبی که از جانب یک مشت سرمایه دار بزرگ کشورهای امپریالیستی و ماشین اداری و اختناق که در خدمت آنهاست، تسلیم نخواهند شد. جنبش رها ئی بخش ملی بتدریج در بین روشنفکران جوان کشورهای آمریکای لاتین، آسیا و آفریقا ریشه میگیرد. آنها عقاید بورژوا - دموکراتیک و حتی سوسیالیستی یا شمس - سوسیالیستی غرب را برای مبارزه علیه سلطه خارجیان بر کشورشان بکار میگیرند. ملیت گرائی کشورهای وابسته که جهتی ضد امپریالیستی دارد، مبین منافع گوناگون سه نیروی اجتماعی است:

- این عقیده در درجه اول توسط بورژوازی ملی و صنعتی نوپا بکار گرفته میشود که بنقد دارای پایه مادی واقعی است و منافعش این اجازه را میدهد که با منافع کلاسیک ملاحظه قدرت امپریالیستی رقابت کنند. بهترین نمونه این مورده حزب کنگره هند است، که گاندی رهبری آن را بر عهده داشت و شدت از جانب گروه های بزرگ صنعتی پشتیبانی می شد.

- بخاطر نفوذ انقلاب روسیه این عقیده را در جنبش های کارگری نو -

خاسته بکار میگیرند، اینها در درجه اول از آن بمنابا به وسیله‌ای برای بسیج توده‌های شهری و روستائی علیه قدرت موجود استفاده میکنند. نمونه‌های این مورد حزب کمونیست چین از دهه ۱۹۲۰ به بعد و حزب کمونیست اندونزی در دهه‌های بعد است.

- این عقیده، در شکل سیاسی ملیت‌گرائی مردمی، می‌توانستد انفجارشورش‌هایی را توسط خرده- بورژوازی و بخصوص دهقانان ترغیب کند. انقلاب ۱۹۱۰ مکزیک بهترین نمونه این نوع جنبش‌ضدامپریالیستی است.

بطور کلی، بحران‌های رشدیابنده نظام امپریالیستی، که نشان‌ازخیزش‌های پی‌درپی داخلی دارند- شکست روسیه‌تزاری از ژاپن در جنگ ۱۹۰۵-۱۹۰۴، انقلاب ۱۹۰۵ روسیه، جنگ جهانی اول، انقلاب ۱۹۱۷ روسیه، فـسـرا رسیدن جنبش‌های توده‌ای هندوچین، بحران اقتصادی سالهای ۳۲-۱۹۲۹، جنگ جهانی دوم، شکست امپریالیزم غربی از امپریالیزم ژاپن در ۴۲-۱۹۴۱، شکست امپریالیزم ژاپن در ۱۹۴۵- به‌شدت جنبش‌های رهائی بخش ملی درکشورهای وابسته را دادند. این جنبش‌ها عمدتاً بوسیله پیروزی انقلاب چین در سال ۱۹۴۹ به‌جلورانده شدند.

مسائل تاکتیکی و استراتژیکی جنبش بین‌المللی کارگری (و جنبش‌های توده‌ای مردم‌کشورهای وابسته) که از ظهور جنبش‌های رهائی بخش ملی نشات می‌گیرند به تفصیل در بخش چهارم در فصل‌های یازدهم و سیزدهم به آن پرداخته خواهد شد. بگذارید اکنون تا کید کنیم که وظیفه ویژه جنبش‌های کارگری در کشورهای امپریالیستی حمایت بی قید و شرط از هر جنبش و هر عمل توده‌ای موثر است در کشورهای مستعمره و شبه- مستعمره علیه استعمار و سرکوبی که قدرتهای امپریالیستی بر آنها روا میدارند. این وظیفه شامل این نیز هست که جنگهای بین امپریالیستی- جنگهای ارتجاعی- و جنگهای رهائی بخش ملی بوضع از یکدیگر متمایز شوند. مسئله جنگهای رهائی بخش ملی، صرفنظر از اینکه چه نیروی سیاسی در هر مرحله بخصوص مبارزات مردم تحت ستم را رهبری میکند، جنگ‌هایی برحق هستند، جنگ‌هایی که در آنها کارگران جهان با یکدیگر پیروزی خلق ستم‌دیده تلاش کند.

۵- استعمار جدید

بالا گرفتن جنبش‌های رهائی بخش ملی، پس از جنگ جهانی دوم، امپریالیزم را به تعدیل اشکال سلطه در کشورهای عقب‌افتاده و اداشست.

سلطه مستقیم جای خود را به سلطه غیرمستقیم داد. تعداد مستعمرات، بمعنای دقیق کلمه، یعنی مستعمراتی که مستقیماً توسط قدرت های استعماری اداره میشوند ب میزان زیادی کاهش یافته است. در طی دودهه تعداد آنها از هفتاد به تعداد انگشت شماری تقلیل پیدا کرده است. امپراطوری های مستعمراتی ایالتی، هلند، بریتانیا، فرانسه، بلژیک و سرانجام پرتغال و اسپانیا تقریباً بکلی سقوط کرده اند.

البته، از بین رفتن امپراطوری های مستعمراتی بدون همراهی مقاومت های ضد انقلابی بخش های مهم سرمایه امپریالیستی نبود، نگاه کنید به: جنگ ها و خونریزی هایی که امپریالیزم هلند در اندونزی به راه انداخت، جنگ های امپریالیزم بریتانیا در مالزی و کنیا، جنگ های امپریالیزم فرانسه در الجزیره و هندوچین، و " لشکرکشی های " کوتاه مدت خونین نظیر لشکرکشی در سوئز علیه مصر در سال ۱۹۵۶. ولی از دیدگاه تاریخی، این اعمال شوم عملیات تدافعی پشت جبهه به نظر می آیند. استعمار مستقیم بکلی محکوم است.

از بین رفتن استعمار مستقیم بهیچ رودلیل بفرو پاشی نظام امپریالیزم جهانی نیست. امپریالیزم با کمی تعدیل در شکل به حیات خود ادامه میدهد. اکثریت بزرگی از کشورهای شبه-مستعمره در دایره محدود صدور مواد خام باقی مانده اند. آنها هنوز از نتایج نامطلوب مبادله نابرابر و استثمارکننده در عذابند. شکاف مابین میزان پیشرفت آنها و کشورهای امپریالیستی پیوسته افزایش می یابد و نه کاهش. تفاوت درآمد سرانه و سطح رفاه سکنه در دنیای کمزور " شمالی" و " جنوبی" زمین حتی بیشتر از گذشته است.

لیکن، تبدیل سلطه مستقیم استعمار در کشورهای عقب افتاده به سلطه غیرمستقیم دال بر تداعی بیشتر بورژوازی ملی صنعتی با استعمار توده های زحمتکش، و همچنین تشدید فرآشد صنعتی شدن در این کشورهاست. این فرآشد هم ناشی از تغییر توازن نیروهای سیاسی است (یعنی، مبین امتیاز اجتناب-ناپذیری است از سوی نظام امپریالیستی در مقابل فشار فرزاینده توده ها)، و هم ناشی از تعدیل منافع اساسی خود گروه های عمده امپریالیستی.

درواقع، تغییر مهمی در مداخلات کشورهای امپریالیستی رویداده است. " ماشین آلات و وسایل ترابری " اکنون موقعیت مسلطی را که " فولاد و کالاهای مصرفی " داشتند، اشغال کرده اند. البته برای تراست های انحصاری عمده،

صادرات ماشین های بیشتر به کشورهای وابسته بدون تشویق بعضی از اشکال صنعتی کردن غیر ممکن خواهد بود (این صنعتی کردن عمدتاً محدود به صنایع محصولات مصرفی است).

افزون آنکه، شرکت های چند ملیتی، در چارچوب استراتژی جهانی خود، و نیز با در نظر گرفتن چشم انداز گسترش فروش خود در آینده، از همان بدو و امر دینفع در استقرار خود در تعداد معینی از کشورهای وابسته اند. بدین ترتیب ایجاد شرکت های مختلط از سرمایه امپریالیستی، سرمایه صنعتی "ملی"، سرمایه خصوصی، و سرمایه دولتی در این کشورها عمومیت یافته است. این از مشخصات ساختار مستعمراتی جدید است. و به دلیل این واقعیت، وزنه طبقه کارگر در اجتماع افزایش میابد.

این ساختار، در زمینه محدود کننده و استثمار آمیز امپریالیزم باقی میماند صنعتی کردن محدود باقی میماند، و "بازار داخلی" آن بندرت از ۲۰ تا ۲۵ درصد جمعیت - طبقات مرفه، طبقه متوسط جدید، دهقانان دارا - تجاوز نمیکند. فقر توده ها همچنان باقی است. تضادهای اجتماعی در عوض کاهش، افزایش مییابند. امکان انفجارهای انقلابی پی در پی در کشورهای وابسته از این واقعیت سرچشمه میگیرد.

در چنین شرایطی لایه اجتماعی جدیدی دارای اهمیت میگردد: و آن دیوانسالاری دولتی است که عمدتاً به بخش های ملی شده قابل ملاحظه ای کنترل دارد، در حالیکه از رهبری انحصاری خود برای انباشت خصوصی معتنا بهیسی، استفاده میکند. بدین ترتیب، یک "اتحاد قدرت حاکم" نوینی ظاهر میشود که انحصارات خارجی، صنایع "ملی" و این بوروکراسی دولتی را متحد میسازد (این اتحاد معمولاً توسط ارتش نمایندگی میشود). وزنه الیگارش کلاسیک زمینداران و "کمپرادورها" (بورژوازی وابسته) کاهش مییابد.